

مقدمه

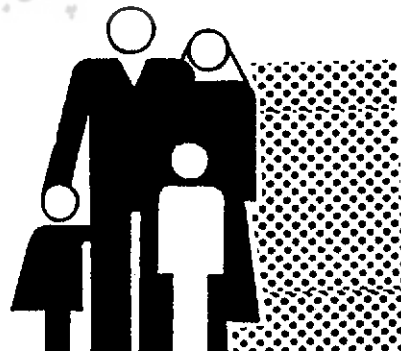
توسط خانواده‌ها انجام پذیرفته است. به همین دلیل نهاد خانواده به عنوان کانونی قدیمی، فرهنگ‌ساز و مبتنی بر فطرت انسان‌ها از گذشته‌های دور همواره مرکز ثقل تحولات اجتماعی و منشاء بروز تغییرات انسانی بوده است. این نقش با گذشت هزاران سال از عمر آن نه تنها اهمیت خویش را از دست نداده است، بلکه روز به روز بر معرفت بشری در کشف میزان و ابعاد اهمیت نهاد خانواده افزوده گردیده است. اکنون ابعاد کارکردی و میزان تأثیر تربیتی نهاد خانواده روشن‌تر شده، بعضی از متخصصان تعلیم و تربیت نقش آن را فراتر از نقش مدرسه می‌شناسند (بلوم، ۱۹۶۵) و افرادی هم آن را مدرسه اول (گلزاری، ۱۳۷۷) نامیده‌اند.

نقش و موقعیت نهاد خانواده به عنوان هسته اولیه و اساسی تشکیل جامعه از دیرباز مورد توجه جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و متخصصان علوم رفتاری و اجتماعی قرار گرفته است. توجه به اهمیت چنین نقشی به میزان تأثیر و کارایی بالای تربیتی و اجتماعی این نهاد در مناسبات فردی و اجتماعی جوامع و نیز مبتنی بودن آن بر تمایلات و نیازهای فطری انسان‌ها به "با هم بودن" یعنی جمعی زندگی کردن، "عشق ورزیدن" و "تولید مثل" یعنی ادامه حیات و نسل در انسان‌ها در طول قرون و اعصار مربوط می‌باشد. خانواده‌ها اولین کانون‌های زندگی جمعی، و جلوه‌گاه‌های عشق‌آفرینی و مؤسسات تربیتی بوده‌اند. بنابراین تمدن انسانی از دل "خانواده" به عنوان هسته‌های اولیه تعلیم و تربیت سر برآورده است. انتقال سنت‌های فرهنگی و ارزشیابی و نقد میراث فرهنگی و حتی توسعه میراث فرهنگی نخست

دکتر علیرضا عصاره

نقش از تحولات خانواده آسیب‌های

تحولات و تغییراتی که در طول تاریخ بر نهاد خانواده اثر گذاشته‌اند، همیشه منشاء بروز دگرگونی‌هایی در انسان‌ها و جوامع گردیده‌اند. بنابراین تغییر و تحولات در نهاد خانواده معمولاً مورد توجه جامعه‌شناسان و متخصصان علوم رفتاری بوده و نسبت به تحولات مربوط با حساسیت خاص توجه گردیده است.



و نوجوانان)

۶- کاهش در آرامش و آسایش روانی که به دلیل کمبود تعامل مبتنی بر عواطف خانواده سستی و احساس تعلق به گروه به وجود آمده است.

۷- تغییر در مناسبات و دوستی های متعارف در بین جوانان و نوجوانان به دلیل کاهش نقش نظارتی نظام خانواده

۸- تغییر در شیوه های ارتباطی شبکه های فامیلی بین خانواده ها

۹- افزایش میزان ناسازگاری بین والدین، طلاق و آثار ناشی از آن به دلیل کاهش اقتدار و کارکرد نظام سستی خانواده.

الف: تغییر در نظام ارزش های والدین و فرزندان

تغییر در نظام ارزشی و شیوه های رفتاری، زمینه های فرهنگی و در نتیجه ظهور فاصله بین نسل ها امروز بیش از هر زمان دیگری در بسیاری از جوامع رخ نموده است. عوامل مختلف مادی، دستاوردهای صنعتی و فناوری های جدید ارتباطی و رایانه ای بروز این پدیده را شدت بخشیده است.

نوجوانان، جوانان و گروه های سنی تا ۲۴ ساله به عنوان قشرهای اثرپذیر بیش از سایر قشرهای اجتماعی در معرض این تغییرات قرار دارند. (شیخی، دکتر محمد تقی، ۱۳۷۸)

مطالعات انجام شده نشان می دهد که نظام ارزش های والدین و فرزندان دستخوش تغییر گردیده و در گرایش های ارزشی علمی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، هنری و مذهبی فرزندان در مقایسه با نظام ارزش های والدین تفاوت هایی حاصل گردیده است. (تیموری، ۱۳۷۷)

در مطالعه ای که به منظور بررسی و مقایسه نظام ارزش های پسران و پدران و عوامل مؤثر بر آن در بین دانش آموزان سال سوم دبیرستان های مناطق ۳ و ۱۹ تهران انجام پذیرفته است فاصله ارزش های علمی پسران نسبت به پدران ۲/۱ درصد افزایش نشان می دهد. این فاصله در ارزش اقتصادی به میزان ۱/۹۴

نقش و کارکرد نهاد خانواده در نیم قرن گذشته به طور عام و در دو یا سه دهه گذشته به طور خاص دستخوش تغییرات فراوانی شده است. این تغییرات بیش تر به دلیل تغییر در مناسبات شغلی، صنعتی شدن، مهاجرت های وسیع، پیشرفت های اطلاعاتی و نرم افزاری، رایانه ها، ماهواره ها، مناسبات اجتماعی، اقتصادی، تورم و... صورت پذیرفته و تغییر در جنبه های عملکردی، ساختاری و ارزشی در نهاد خانواده را موجب شده است. در نتیجه این تغییرات، کارکرد سستی نظام خانواده تحت تأثیر قرار گرفته و تا حدودی موجبات سستی و بی تفاوتی اعضای آن در پایبندی به نظام ارزشی و قانونمندی های متعارف و سستی خانواده فراهم گردیده است. همین موضوع فاصله بین نسل ها و به خصوص نوجوانان و جوانان را از نسل قبل یعنی پدران و مادران باعث گردیده است (تیموری، ۱۳۷۷). این تغییرات به خصوص در دو دهه گذشته شدت بیش تری یافته است و از مواردی همچون صنعتی شدن، مهاجرت به شهرها، تغییر در مناسبات اقتصادی و از جمله تغییر در الگوهای مصرف، تورم، مشکلات اقتصادی و نحوه اشتغال تأثیر پذیرفته و منشاء بروز مسائلی همچون کاهش میزان وقت گذاری اعضا، تغییر در نحوه مناسبات و تعامل بین اعضا و تغییر در ارزش های والدین و فرزندان گردیده است.

مسائل ناشی از کاهش وقت گذاری و تعامل اعضای خانواده با همدیگر و تفاوت در نگرش های ارزشی والدین و فرزندان آسیب هایی را متوجه سلامت، اقتدار و کارکرد خانواده نموده است که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱- تغییر در نظام ارزش های فرزندان در مقایسه با والدین

۲- عدم درک متقابل بین والدین و فرزندان

۳- تغییر در پایبندی اعضای خانواده به اجرای رسوم، فرهنگ و سنت های خانوادگی

۴- کاهش نقش تربیتی خانواده

۵- تغییر در شیوه های الگو پذیری اعضای خانواده از میزان های مورد توجه والدین (به خصوص جوانان

ب: عدم درک متقابل بین والدین و فرزندان

پدران و مادران انتظار دارند الگوهای مورد نظرشان توسط فرزندان مورد توجه و تبعیت قرار گیرد. آنان عمدتاً الگوهای سنی نظام خانواده را که اقتدار در تصمیم‌گیری را به پدر و گاهی به مادر مربوط می‌داند مورد توجه قرار می‌دهند و مایلند فرزندان خواست‌ها و توقعات آنان را انجام دهند. اما فرزندان در شرایط و موقعیت متفاوت از گذشته به سر می‌برند. در خانواده‌های سنی الگوهای فرزندان عمدتاً به شکل و شیوه نظام سنی خانواده در شهر و منطقه زندگی محدود می‌گردد، که آن‌هم شکل و شیوه متحول و امروزین را نداشت. اثری از دستگاه‌های اطلاع رسانی و گاهی تلویزیون نبود تا شیوه‌های زندگی و نحوه رفتار والدین با فرزندان را در جاهای مختلف کشور و حتی خارج از کشور معلوم نماید، اما امروز نوجوانان و جوانان شکل زندگی و نحوه تأمین نیازمندی‌های خود را از طریق دستگاه‌های اطلاع رسانی با سایر نوجوانان و جوانان مناطق دیگر در ایران و حتی جهان مورد مقایسه قرار می‌دهند. آن‌ها توقع دارند چون سایر هم‌سن و سالان خود - که الگوهای زندگی‌شان را از طریق رسانه‌ها می‌بینند - زندگی کنند، و والدینشان در نحوه رفتار و تأمین نیازمندی‌ها چنین الگوهایی را مورد توجه قرار دهند. تعارض بین انتظارات نسل‌های گذشته (پدران و مادران) و نسل حاضر (نوجوانان و جوانان) موجب بروز شکاف بین نسل‌ها و در نتیجه بی‌تفاوتی نسبت به نظام خانواده و ارزش‌های آن گردیده و الگوپذیری نسل حاضر را با توجه به ارزش‌های متفاوت و گاهی متضاد با ارزش‌های خانواده تغییر داده است. این امر موجب آسیب‌هایی از جمله عدم توجه به شیوه‌ها و الگوهای فرهنگی مورد نظر والدین و تبعیت از الگوهای متفاوت و گاهی متضاد با فرهنگ و سنت‌های مورد احترام را فراهم نموده است. هم‌چنین تفاوت میان ارزش‌های والدین و فرزندان، درک، تفاهم و وفاق بین آن‌ها را دچار صدمه نموده و این امر ایجاد فاصله بین فرزندان و والدین را باعث گردیده

درصد برای پسران بیش از پدران می‌باشد. فاصله ارزش‌های هنری در نزد پسران به میزان ۶/۶ درصد نسبت به پدران افزایش نشان می‌دهد و جالب توجه آن که فاصله ارزش‌های اجتماعی برای پدران به میزان ۵/۱ درصد نسبت به پسران بیش‌تر است. این فاصله در مورد ارزش‌های مذهبی از این مقدار هم بیش‌تر است، یعنی فاصله ارزش‌های مذهبی برای پدران به میزان ۵/۴۵ درصد نسبت به پسران افزایش نشان می‌دهد. در مورد ارزش‌های سیاسی هم پسران به میزان ۲/۴۳ درصد نسبت به پدران فاصله ارزشی بیش‌تری نشان می‌دهند. (تیموری، ۱۳۷۷)

بنابراین از موضوع فوق نتیجه‌گیری می‌شود که اولاً در اغلب گرایش‌های ارزشی بین پدران و پسران فاصله ایجاد گردیده است و ثانیاً این گرایش‌ها در زمینه ارزش‌های مذهبی و اجتماعی در نزد نسل موجود (پسران) کاهش و در زمینه ارزش‌های هنری، سیاسی، علمی و اقتصادی افزایش نشان می‌دهد. در نظام ارزش‌های پسران آنچه به عنوان واقعیت غایی محسوب می‌شود ارزش‌های اقتصادی و علمی است در صورتی که ارزش‌هایی که نزد پدران واقعیت غایی دارند ارزش‌های اجتماعی و مذهبی می‌باشند که این امر تا حدودی مادی شدن نسل جدید را که یک تحول ارزشی است به ذهن متبادر می‌سازد. (تیموری، ۱۳۷۷)

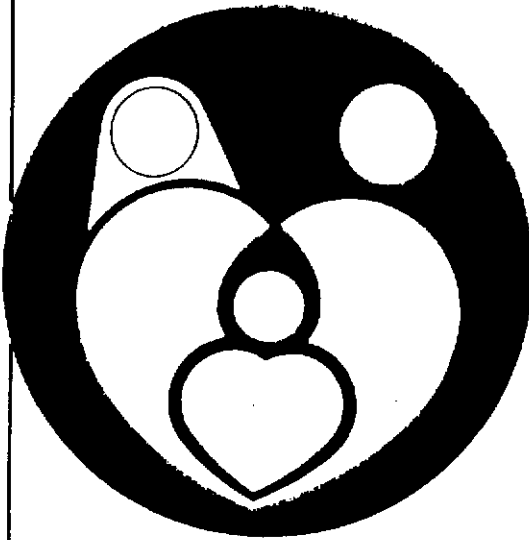
تحلیل و تبیین داده‌ها در مورد تفاوت نظام ارزش‌های پسران و پدران نشان می‌دهد که میان بالا رفتن پایگاه اجتماعی با ارزش‌های سیاسی و مذهبی، بعد خانوار با ارزش‌های اقتصادی و مذهبی، میزان ارتباط پدران با گروه هم‌سالان با ارزش‌های سیاسی، میزان استفاده پدران از وسایل ارتباط جمعی با ارزش‌های اجتماعی و هنری، میزان استفاده پدران از اوقات فراغت با ارزش‌های علمی و سیاسی، میزان ارتباط پسران با گروه هم‌سالان با ارزش‌های اجتماعی، پسران و پدران، منطقه سکونت با ارزش‌های هنری، میزان اختلاف سن پدران و پسران با ارزش‌های علمی و اقتصادی و میزان تحصیلات پدران با ارزش‌های هنری ارتباط معنادار وجود دارد.

ج: تغییر در پایبندی اعضای خانواده به رسوم، فرهنگ و سنت‌های خانوادگی

عدم درک متقابل بین اعضای خانواده که به دلیل تغییرات ناشی از تحولات اقتصادی - اجتماعی دهه‌های گذشته صورت پذیرفته و ساختار سنتی نظام خانواده را متأثر ساخته است، موجبات سستی و بی‌نفاوتی اعضای خانواده را نسبت به نظام ارزشی و اعتقادی مورد احترام فراهم آورده است. به عنوان مثال اگر قبلاً احترام به نظرها و پایبندی به خواست‌های افراد بزرگسال همچون پدر و مادر در نظام سستی خانواده به عنوان یک اصل تلقی می‌گردید، اکنون این اصل مورد تردید قرار گرفته است. دید و بازدید بزرگان خانواده در ایام و مناسبت‌ها هم از همین موضوع تبعیت می‌نماید. احترام به سن خانوادگی از آن جمله مراسمی که خانواده در ایام سوگواری یا جشن برپا می‌دارد و پیروی از ارزش‌های اعتقادی بزرگان خانواده از دیگر مواردی است که نزد نسل حاضر مورد تردید قرار گرفته است. موارد ذکر شده کاهش پایبندی اعضای خانواده به اصول و ارزش‌های مورد احترام را به ذهن متبادر می‌سازد، و این همه آسیب‌هایی را متوجه نسل حاضر در پایبندی به هویت‌های ارزشی می‌نماید. چنین شرایطی آمادگی برای پذیرش فرهنگ‌های آسیب‌زا و گاه متضاد با فرهنگ مورد احترام خانواده سستی را امکان‌پذیر می‌سازد. ریشه بعضی از بزهکاری‌ها در خود باختگی‌های فرهنگی و نداشتن هویت فرهنگی اصیل مرتبط با نظام خانوادگی می‌باشد. این امر را در فراوانی بالای آسیب‌های اجتماعی در بین مهاجرین به شهرها در مقایسه با شهروندان اصیل در مناطق مختلف می‌توان به خوبی دریافت. (عصاره، ۱۳۷۷)

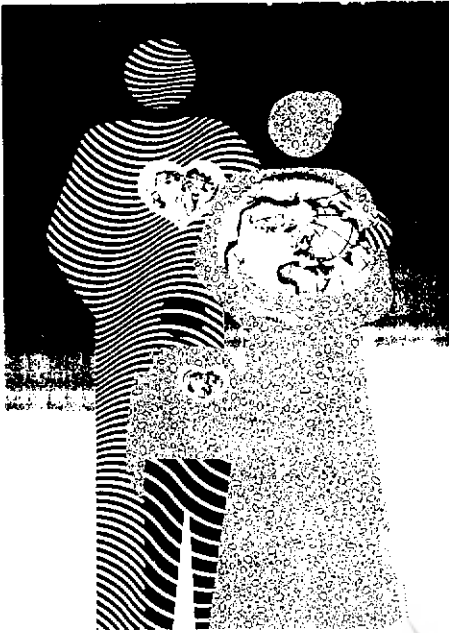
د: کاهش کارکرد تربیتی نظام خانواده

همان‌طوری که قبلاً گفته شد خانواده یک مؤسسه تربیتی است و کارکرد پرورشی آن در مواردی از جمله تکوین شخصیت افراد نقشی تعیین کننده دارد. این



حقیقت به اثبات رسیده است که تا سنین دوازده سالگی رشد اجتماعی کودکان و نوجوانان صرفاً محدود به چرخه خانواده است. حتی پس از این مرز سنی نیز تأثیر جو خانوادگی بر کودکان و نوجوانان ادامه دارد، در نتیجه آثار و مظاهر هم‌دردی، گذشت، عشق، عدالت، صداقت یا عکس آن یعنی خود دوستی، دروغ‌گویی و... ریشه‌های خود را از خانواده باز می‌یابد. (شیخی، محمدتقی، ۱۳۷۸)

اگر کارکرد تربیتی نظام خانواده را میزان تغییر در رفتارها و نگرش‌های مطلوب اعضای آن بشناسیم، از آن جا که ارزش‌های غایی در نزد پدران ارزش‌های اجتماعی و مذهبی است، در حالی که این ارزش‌ها در نزد پسران ارزش‌های علمی و اقتصادی می‌باشد، طبیعی است که با توجه به تغییر در نظامات ارزشی والدین در مقایسه با فرزندان، تأثیرات تربیتی نظام خانواده قادر نیست تغییر رفتاری مورد نظر را در جنبه‌های اجتماعی و مذهبی متناسب با توقعات والدین در فرزندان برجای بگذارد، و فرزندان در جنبه‌هایی که پدران و مادران رفتار به آن‌ها را فضیلت و ارزش به شمار می‌آورند پایبندی لازم را نشان نمی‌دهند. به‌ویژه پایبندی عملی اعضای خانواده در زمینه‌های مذهبی و اجتماعی یکی از کارکردهای مؤثر تربیتی نظام خانواده در گذشته بوده است که به‌واسطه



آن از آسیب‌های اجتماعی فرزندان جلوگیری به عمل می‌آمده است. مثلاً مراوده‌های اجتماعی فرزندان زیر نظارت نظام ارزشی مبتنی بر معیارهای مذهبی انجام می‌پذیرفته است یا نحوه لباس پوشیدن، معاشرت‌ها، دید و بازدیدها، گذران اوقات فراغت، وقت گذاری‌های خارج از منزل و... در چهارچوب نظامات ارزشی خانواده که آن‌هم مبتنی بر سبک و سیاق فرهنگ اعتقادی و ملی مورد احترام بوده است انجام می‌پذیرفته که اکنون این چتر نظارت ارزشی خانواده آثار اقتدار خویش را تا حدودی به لحاظ تربیتی از دست داده است و همین امر موجبات بروز آسیب‌های مختلف در جنبه‌های فرهنگ پذیری آسیب‌زا را فراهم آورده است.

ه: کاهش در الگوپذیری اعضای خانواده، به خصوص نوجوانان و جوانان از میزان‌های مورد توجه والدین

اعتقادی و ملی، نوجوانان و جوانان را به گونه‌ای مرعوب ارزش‌های وارداتی مهاجم خواهد کرد که آنان بدون هیچ‌گونه مقاومتی، و گاهی با یک خودباختگی فرهنگی در مقابل چنین ارزش‌هایی که در تعارض آشکار با فرهنگ ملی است تسلیم می‌شوند و این امر به آسیب‌پذیری‌های متفاوت آنان در ابعاد اجتماعی منجر خواهد گردید. تفاوت در نظام ارزش‌های والدین و فرزندان و کاهش نقش نظارتی خانواده نه تنها به کاهش الگوپذیری نوجوانان و جوانان از نظام خسانودگی کمک نموده است بلکه زمینه‌های آسیب‌پذیری آنان را در عدم توجه به ارزش‌ها و فرهنگ مورد احترام و نوعی انفعال در خصوص آسیب‌های ناشی از استحاله ارزش‌ها و فرهنگ ملی نیز فراهم آورده است.

ز: کاهش آرامش و آسایش روانی

در خانواده سستی وقت گذاری‌ها توسط اعضای خانواده بیش‌تر بود، اشتغال و وقت گذاری بیرون از منزل شکل امروزی آن را نداشت، مادران بیش‌تر وقت خویش را در منزل صرف می‌نمودند و عده

معیارهای الگوپذیری در مراحل متفاوت سنی تابع عواملی چون سن، جنس، علائق و برخورداری از درک مثبت نسبت به افراد مؤثر و شاخص در زمینه‌های مختلف علمی، هنری، ورزشی و... می‌باشد. مثلاً کودکان تا قبل از شروع مدرسه از پدران و مادران الگوپذیری می‌کنند و با رفتن به مدرسه الگوسازی متوجه مربیان می‌گردد. معمولاً الگوهای مورد تبعیت نوجوانان و جوانان به لحاظ سنی، گروه دوستان و هم‌سن و سالان می‌باشند که این امر خود تا حدودی به کاهش الگوپذیری از نظام خانواده کمک می‌کند. از سوی دیگر با توجه به پدیده شکاف نسل‌ها و تغییر در نظام ارزشی والدین در مقایسه با فرزندان و در نتیجه کاهش پای‌بندی اعضای خانواده به نظام ارزشی مورد احترام، در الگوپذیری نوجوانان و جوانان از نظام خانوادگی تغییرات محسوس حاصل آمده است. این امر آسیب‌هایی را متوجه نوجوانان و جوانان می‌نماید که مهم‌ترین آن‌ها تبعیت از رفتارها و منش‌هایی است که گروه دوستان نوجوانان و جوانان به دلیل بهره‌گیری از فرهنگ‌های وارداتی کسب نموده، بدان عمل می‌نمایند. عدم پای‌بندی به ارزش‌های مورد احترام

کم‌تری از آن‌ها شاغل بودند، دید و بازدیدهای فامیلی و خانوادگی بسیار بیش‌تر از امروز رایج بود، به لحاظ روانی فرد در خانواده احساس تعلق و هم‌بستگی بیش‌تری داشت و کم‌تر احساس تنهایی می‌نمود. فرد به دلیل تعامل بیش‌تر با اعضای خانواده و اعضای خانواده به دلیل تعامل بیش‌تر با جامعه فامیل، احساس تعلق قوی‌تری داشتند و همواره خود را مورد حمایت عاطفی و حتی اجتماعی و اقتصادی خانواده و اعضای فامیل می‌دانستند. امروزه این احساس تعلق و هم‌بستگی و برخورداری از احساس حمایت از جمع خانواده و جامعه فامیل جای خود را به نوعی تنهایی و تعلق کم‌تر به جامعه خانواده و جامعه بزرگ‌تر فامیل داده است. به خصوص این امر در مورد خانواده‌های مهاجر به شهرها وضعیت خاصی می‌یابد. انسان در سایه تعلق و هم‌بستگی گروهی احساس هویت و خودباوری بیش‌تری دارد و آن‌گاه که احساس تنهایی و عدم تعلق و هم‌بستگی به گروه و جمع را بیابد احساس کم‌تری نسبت به هویت و خودباوری خواهد داشت. به همین دلیل نیز افرادی که خودباوری کم‌تری دارند، از عزت نفس پایین‌تری برخوردارند و در مقابل تهاجمات فرهنگی و اجتماعی زودتر تسلیم شده، خودباخته می‌گردند. متأسفانه در میان مهاجرین به شهرها و آنانی که احساس کم‌تری از تعلق به گروه و جمع بزرگ‌تر را دارند، گاهی فراوانی آسیب‌پذیری بیش‌تر می‌باشد.

ح: تغییر در مناسبات و دوستی‌های متعارف در بین نوجوانان و جوانان به دلیل کاهش نقش نظارتی خانواده

در گذشته دوستی‌های نوجوانان و جوانان و سایر اعضای خانواده در زیر نظارت و توجه خانواده‌ها قرار داشت. معمولاً پدران و مادران با توجه به شناختی که نسبت به خانواده‌های آن‌ها داشتند به نحوه و شکل این دوستی‌ها اعتماد می‌کردند. اما شکل زندگی امروزی و ساختار فعلی خانواده، نظارت بر دوستی‌ها را توسط اعضای خانواده به شدت کاهش بخشیده است. فاصله گرفتن نوجوانان و جوانان و سایر اعضای خانواده از

ط: افزایش میزان ناسازگاری بین والدین، طلاق و آثار ناشی از آن

تغییر و تحولات اجتماعی و اقتصادی چند دهه گذشته و تأثیراتی که بر نهاد خانواده به جای گذاشته است، میزان ناسازگاری‌های خانوادگی را افزایش بخشیده است. این امر از بررسی آمار طلاق در سال‌های گذشته استنباط می‌گردد. نکته دیگری که از مقایسه میزان طلاق نسبت به ازدواج در استان‌های کشور به دست می‌آید این است که در استان‌هایی

دهه‌های گذشته شکل و ساختار سنتی آن را دستخوش تغییر نموده است دچار صدمات و آسیب‌های قابل توجه زیر شده است:

- تفاوت در نظام‌های ارزشی والدین و فرزندان
- عدم درک و تفاهم متقابل بین والدین و فرزندان
- کاهش پایبندی اعضای خانواده به ارزش‌ها و سنت‌های خانوادگی

- کاهش کارکرد تربیتی خانواده

- کاهش الگوپذیری اعضا از نظام خانوادگی

- کاهش آسایش و آرامش روحی و روانی اعضا در محیط خانواده

- تغییر در مناسبات و دوستی‌های متعارف، به خصوص در بین نوجوانان و جوانان

- و افزایش ناسازگاری‌های خانوادگی

این مشکلات، نظام و نهاد خانواده را در معرض آسیب‌پذیری جدی قرار داده است. متأسفانه تأثیرات عمده این نوع آسیب‌ها که در پی سست شدن پایه‌های ثبات، استحکام و اقتدار خانواده حاصل می‌آید متوجه فرزندان، به خصوص نوجوانان و جوانان می‌گردد. لازم است برای کاهش آسیب‌های حاصل از مشکلات خانواده‌ها با تعیین راه کارهای مناسب و شیوه‌های مطلوب شرایطی را فراهم نمود که اقتدار و استحکام نظام خانواده حفظ شود و آسیب‌های مربوط به حداقل کاهش یابد.

پیشنهادهای

۱- تفاوت میان نظام ارزش‌های والدین و فرزندان، منجر به پدیده‌ای به نام شکاف نسل‌ها گردیده است که این امر تفاهم و درک مثبت و متقابل بین والدین و فرزندان را در مقایسه با گذشته دچار کاستی نموده و در نتیجه الگوپذیری از نظام ارزشی خانواده را توسط نسل جدید دچار اختلال کرده است. این امر نسل جدید را در مقابل نظام‌های ارزشی وارداتی و الگوپذیری از آن‌ها خلع سلاح نموده است. به نظر می‌رسد مناسب‌ترین راه برای ترمیم شکاف بین نسل‌ها نزدیک نمودن تلقی‌ها و نظریات والدین و فرزندان نسبت به همدیگر باشد. برای این امر والدین

همچون یزد که یکپارچگی فرهنگی، احترام به ارزش‌ها و سنت‌های خانوادگی بیش‌تر رعایت می‌شود میزان طلاق پایین، اما در استان‌هایی همچون تهران که به دلیل مهاجرت‌های وسیع و در نتیجه در هم تنیدگی فرهنگ‌ها، سنت‌های خانوادگی و فرهنگی و حتی ارزشی کم‌تر رعایت می‌گردد، میزان طلاق بالاست. در سال ۷۳ نسبت طلاق به ازدواج در یزد ۳/۵ درصد و در سال ۷۷ این میزان ۳/۳۲ درصد بوده و استان یزد پایین‌ترین آمار طلاق را در کشور داشته است. در مقابل، نسبت طلاق به ازدواج در تهران در سال ۷۳، ۱۲/۵ درصد و در سال ۷۷، ۱۳/۶۹ درصد بوده و تهران بالاترین آمار طلاق را در کشور داشته است.

باتوجه به ارتباط و هم‌بستگی میزان طلاق با ناسازگاری والدین در زندگی خانوادگی می‌توان نتیجه‌گیری نمود که در شهرهایی که ارزش‌های فرهنگی و سنت‌های خانوادگی مورد احترام قرار می‌گیرد، سازگاری و تفاهم در نظام خانواده بیش‌تر می‌باشد. این امر آسیب‌پذیری کم‌تری را متوجه نظام و کيان خانواده خواهد کرد. برعکس در مناطقی که به دلیل تحولات متفاوت از جمله مهاجرت، فاصله گرفتن با سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی مورد احترام و در هم تنیدگی فرهنگ‌ها که عمده‌تأ استحالۀ فرهنگ‌ها را به همراه خواهد داشت و نتیجه‌اش از دست رفتن اقتدار ارزش‌ها و سنت‌های مورد احترام می‌باشد، سازگاری در نظام خانوادگی کاهش خواهد یافت.

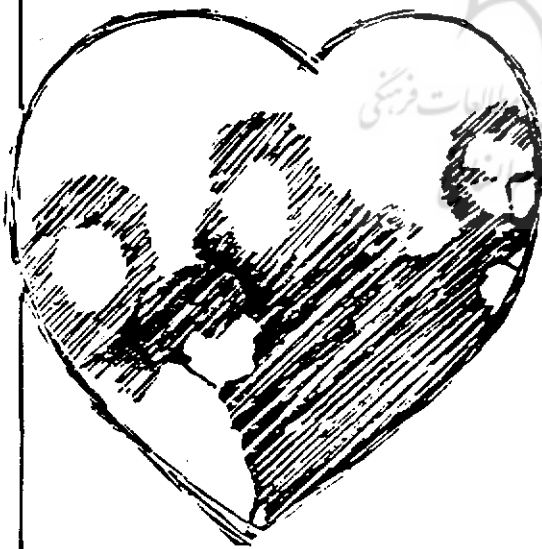
چنین شرایطی پایبندی اعضای خانواده به نظام ارزش‌ها را کاهش داده، آسیب‌هایی را برای نظام خانواده باعث خواهد گردید که ناسازگاری خانوادگی و طلاق از آن جمله می‌باشند. شک نیست که آسیب‌پذیری‌های فرزندان طلاق و آثار روانی و اجتماعی حاصل از آن برای جامعه از سایر آثار و آسیب‌های ناشی از ناسازگاری‌های خانوادگی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

نهاد خانواده در پی تحولات متفاوتی که در

اقدام ارزشی در جامعه کمک نمود، بلکه باید راه‌های کاهش سن ازدواج را از طریق تأمین زمینه‌های رفاهی و اجتماعی تشویق کرد تا از این طریق بتوان بین نسل‌ها وحدت و هم‌سویی گرایش‌های ارزشی را ایجاد نمود و پای‌بندی اعضای خانواده را به نظام ارزشی و اعتقادی، رسوم، فرهنگ و سنت‌های پسنديده خانوادگی تقویت کرد.

۳- نظام خانواده در زمینه کارکرد تربیتی، در مقایسه با گذشته اقتدار و کارایی لازم را ندارد. به همین دلیل الگوپذیری اعضای خانواده در مقایسه با گذشته عمدتاً متوجه خارج از نظام و مدار ارزشی خانواده می‌باشد. برای تقویت کارکرد تربیتی نهاد خانواده و کارایی آن به منظور الگوسازی برای فرزندان باید نقش والدین در حد الگوهای مورد احترام و پذیرش برای فرزندان ارتقاء یابد. بنابراین راه کارهایی که چنین ایده‌آلهایی را برای فرزندان به وجود آورد باید مورد توجه قرار گیرد.



باید درک صحیح و علمی از نیازمندی‌ها، شرایط و موقعیت سنی و رشدی فرزندان خود داشته باشند و براساس شیوه‌های مطلوب تربیتی و متناسب با شرایط با فرزندان خود رفتار نمایند. این موضوع مستلزم کسب آگاهی‌های تربیتی و رفع نیازمندی‌های اجتماعی فرزندان می‌باشد.

- آموزش والدین برای درک واقع‌بینانه شرایط جدید، آگاهی از نیازمندی‌های فرزندان، رفتار متناسب با شرایط سنی و همدلی و همراهی برای تأمین نیازهای فرزندان در حد توان، از شیوه‌های عملی ترمیم خلاء و شکاف بین نسل‌هاست.

۲- همان‌طوری‌که در نتیجه‌گیری مقاله گفته شد تحولات پدید آمده در نهاد خانواده میزان پای‌بندی اعضای خانواده را به نظام ارزشی و اعتقادی و رسوم و فرهنگ و سنت‌های خانوادگی کاهش بخشیده است، اوج این مسأله در تفاوت اصولی در موضوع ارزش‌های غایی است که در مورد پدران ارزش‌های مذهبی و اجتماعی بوده، اما در مورد پسران این ارزش‌ها به اقتصادی و علمی تغییر یافته است. تحقیقات نشان می‌دهد بعد خانوار با رشد فاصله ارزش مذهبی ارتباط معنادار دارد (تیموری، ۷۷). بنابراین از طریق محدودیت جمعیت خانواده امکان تعلیمات بهتر و رسیدگی بیش‌تر به امور فرزندان میسر می‌گردد و از طریق ارتقای ارزش‌های مذهبی و اخلاقی در فرزندان می‌توان عامل متعادل‌کننده‌ای در سایر ارزش‌ها و از جمله میزان پای‌بندی اعضای خانواده به نظام و استحکام این نهاد مهم فراهم آورد.

از سوی دیگر کاهش فاصله سنی بین پدران و پسران به وحدت و هم‌سویی گرایش‌های ارزشی کمک می‌کند، بنابراین نه تنها باید برای تقویت سنت پسنديده ازدواج به عنوان یک

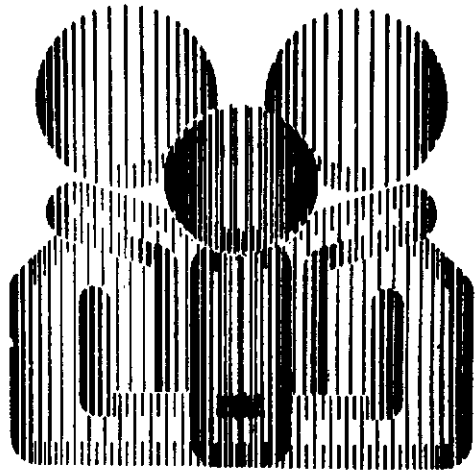
خانواده مبتنی بر شیوه‌های رفتاری مطلوب می‌تواند بر جاذبیت تعامل و در کنار هم زیستن بیفزاید. به نظر می‌رسد هر اندازه جاذبه و کشش حضور در محیط خانواده برای اعضا قوی‌تر گردد، در ایجاد آسایش و آرامش روانی نقش آفرین بوده، می‌تواند از آسیب‌های روانی از یک‌سو و آسیب‌های اجتماعی ناشی از وقت‌گذاری‌های خارج از مدار خانواده از سوی دیگر بکاهد.

۵- تحولات پیش‌آمده در مناسبات نهاد خانواده، وجود شکاف بین نسل‌ها، غدم پای‌بندی به ارزش‌ها و سنت‌های خانوادگی، عدم کارکرد تربیتی و در نتیجه کاهش الگوپذیری اعضای خانواده، به‌خصوص نوجوانان و جوانان، در شکل و شیوه متعارف دوستی‌ها، رفت و آمدها و معاشرت‌ها تغییر حاصل نموده است. متأسفانه مطالعات نشان می‌دهد که عمدتاً شیوه‌های دوستی موجود به‌خصوص بین جوانان و نوجوانان از منطبق و اندیشه و ارزش‌های معقول اجتماعی تبعیت نمی‌نماید (عصاره، ۷۷)، و این امر آسیب‌های جدی متوجه سلامت و سعادت، اخلاق و رفتار اجتماعی و خانوادگی می‌کند. قربانیان اصلی این آسیب‌ها جوانان و نوجوانان و به‌خصوص دختران و خانواده‌های آن‌ها می‌باشند که شایسته است به‌صورت جدی برای متعادل و منطقی ساختن شیوه‌های دوستی و معاشرت اندیشید و راه‌های منطقی و عملی ارائه کرد. شک نیست در سایه اقتدار و کارایی نهاد خانواده که از طریق کاهش و ترمیم شکاف بین نسل‌ها، درک و تلقی متقابل و احترام‌آمیز والدین و فرزندان، وقت‌گذاری و جاذبیت محیط خانوادگی، تقویت معیارهای الگوسازی در خانواده‌ها از طریق تحکیم مبانی کارکرد تربیتی در محیط خانواده ایجاد خواهد شد، می‌توان نقش نظارتی و پویای خانواده‌ها را بر دوستی‌ها و معاشرت‌ها تحکیم بخشید. هم‌چنین

استفاده متعادل از وسایل ارتباط جمعی توسط پدران و پسران نقش مهمی در کاهش تفاوت ارزش‌های آن‌ها دارد. رغبت پدران به وسایل ارتباط جمعی موجب افزایش پیش‌هنری آن‌ها می‌شود و کاهش استفاده از تلویزیون توسط پسران به وحدت نظر آن‌ها با پدران در مورد ارزش‌های علمی کمک می‌کند. هم‌چنین متعادل کردن اوقات فراغت پدران می‌تواند از افزایش تفاوت در گرایش به ارزش‌های علمی و سیاسی در مقایسه با پسرانشان جلوگیری کند. بنابراین برنامه‌ریزی برای اوقات فراغت خانواده‌ها هم از جدایی رفتاری والدین با فرزندان جلوگیری می‌کند و هم به وحدت رویه در گرایش به ارزش‌ها کمک می‌کند. هم‌چنین برنامه‌ریزی وسایل ارتباط جمعی برای نزدیکی گرایش‌های ارزشی بین فرزندان و والدین به‌ویژه در زمینه‌های هنری، سیاسی و اجتماعی می‌تواند زمینه لازم برای تقویت کارکرد تربیتی در خانواده را تحکیم بخشیده، زمینه الگوسازی از این نهاد را برای فرزندان تقویت نماید.

۴- تحولات مؤثر بر نهاد خانواده، وقت‌گذاری و تعامل اعضا در محیط خانواده را کاهش بخشیده است. این امر موجبات کاهش احساس تعلق به گروه و در نتیجه کاهش رضایتمندی، آرامش و آسایش روانی را به‌دنبال داشته است. برای بهره‌گیری از مزایای معنوی و روانی محیط خانواده و افزایش رضایتمندی ناشی از بودن اعضا با هم، باید برای ایجاد زمینه‌های وقت‌گذاری بیش‌تر، جاذبیت بخشیدن به تعامل اعضا و تأمین شرایط روانی لازم همت گماشت. سنت پسندیده صلوة رحم که احساس تعلق به گروه بزرگ‌تر را برای افراد حاصل می‌نماید باید احیا شود. هم‌چنین توسعه و ترویج ارزش‌های مذهبی و معنوی (فرامادی) می‌تواند به ایجاد فضای آرام و امن در محیط خانواده کمک کند. ایفای نقش متناسب و متعادل توسط اعضای

امر علاوه بر متلاشی کردن کانون‌های خانوادگی و نابسامانی فرزندان طلاق در توسعه و ترویج آسیب‌های اجتماعی و بزهکاری اعضای خانواده‌های طلاق مؤثر بوده است.



برای کاهش ناسازگاری‌های خانوادگی اولاً باید به زمینه‌ها و ریشه‌های ناسازگاری توجه داشت و عواملی را که در بدو ازدواج مانع تضمین سلامت زندگی زوجین می‌باشند باروش علمی شناسایی و با قانونمند نمودن آن‌ها سلامت اولیه ازدواج‌ها را تضمین کرد. ثانیاً عوامل دیگری همچون مشکلات اقتصادی و اجتماعی باید توسط متولیان و دولتمردان با توجه به الگوهای تجربه شده جهانی مورد توجه و عنایت قرار گیرد. مسائل و مشکلات رفتاری باید از طریق دانش‌افزایی و راهنمایی متقاضیان به مراکز مشاوره به حداقل کاهش یابد. اما در وجه فرهنگی نیز نکاتی باید مورد توجه قرار گیرد. اولاً باتوجه به سلامت زندگی و سازگاری مطلوب‌تر در فرهنگ‌های یکدست باید از یکپارچگی استقبال نموده، تا حد امکان از درهم تنیدگی فرهنگی احتراز به عمل آید. حتی در مهاجرت‌ها باید سکونت‌ها باتوجه به هم‌آهنگی فرهنگی برنامه‌ریزی شود. ثانیاً برای‌افای نقش مناسب اعضا، احترام به حقوق متقابل آنان در محیط خانواده تأکید گردد. ثالثاً به پای‌بندی به ارزش‌ها و حفظ اصول و موازین فرهنگی و سنت‌ها توجه جدی صورت پذیرد و وقت‌گذاری بیش‌تر اعضا و تعامل مبتنی بر درک متقابل و ایجاد جاذبه‌های معنوی و آسایش روحی و روانی مورد توجه قرار گیرد.

بقیه در صفحه ۸۵

توسعه و ترویج ارزش‌های فرامادی (معنوی) و کاهش توقعات و انتظارات زیاد شهروندان در زمینه مسائل مادی (با توجه به این که نسل جوان با اقامت در شهر اقتصادی‌تر می‌شود)، برنامه ریزی اوقات فراغت برای جوانان و نوجوانان، توسعه و ترویج تولیدات فرهنگی، فرهنگسراها، تنوعات فرهنگی متناسب با ارزش‌های اجتماعی، و بیش از همه تقویت اقتدار، تحکیم، جاذبه‌ها و نظارت‌های نهاد خانواده می‌تواند در تضمین سلامت مناسبات و دوستی‌های خانوادگی مؤثر و مفید باشد.

۶- افزایش ناسازگاری‌های خانوادگی یکی از نتایج تغییر و تحولاتی است که نهاد خانواده در دهه‌های گذشته دستخوش آن گردیده است. عدم پای‌بندی به نظام ارزش‌ها در خانواده، عدم توجه و التزام به آداب و رسوم فرهنگی و اجتماعی، تغییر در نگرش‌های ارزشی و اجتماعی، فاصله‌گرفتن از فرهنگ‌های بومی و قومی به دنبال حجم بالا و سریع مهاجرت‌ها به مناطق جدید شهری، همگی از عواملی هستند که به افزایش میزان ناسازگاری در خانواده‌ها و سرانجام افزایش میزان جدایی و طلاق انجامیده و این

تولد دومین فرزند در خانه ما

دکتر محسن ایمانی



مقدمه:

به طور معمول دیده می شود که والدین به هنگام تولد فرزند دوم خود دچار مشکلاتی می شوند و گاه نیز برای آنان سؤالاتی مطرح می گردد، از جمله این که: با فرزند اول خود چگونه رفتار کنیم که او گرفتار دردسر و ناراحتی نشود؟ با چه شیوه هایی می توانیم مانع آسیب رسیدن به فرزند دوم بشویم، به گونه ای که فرزند اول از آسیب زدن به او متصرف شود؟ و یا اتخاذ چه شیوه ها و رویه هایی توسط نزدیکان و افراد فامیل به کاهش ناراحتی ها در محیط منزل ما کمک می کند؟

وجود این گونه پرسش ها که معمولاً توسط والدین و وابستگان زیربط مطرح می شود، نگارنده را بر آن داشت که به بحثی مختصر در این باب بپردازد. بدان امید که با یاری خداوند متعال مشکلات کمتری در پیش روی خانواده های محترم قرار بگیرد.

مسأله ای که قبل از تصمیم گیری برای داشتن فرزند دیگر باید مدنظر والدین باشد، این است که آیا ضرورتی دارد که فرزند دیگری داشته باشند یا خیر؟ آیا می توانند فرزند دیگری تربیت کنند و یا این که حتی در نگهداری فرزند اول خود نیز دچار مشکل هستند؟ اگر چنین است، فرزند دوم مزید بر علت شده، مشکلات را مضاعف می کند. بدیهی است که پیچیده ساختن مشکلات، پیدا کردن راه حل های مناسب را دشوار می کند. البته جز بر اساس محدودیت ها و معضلات جامعه نمی توان گفت که هر خانواده باید یک یا دو فرزند

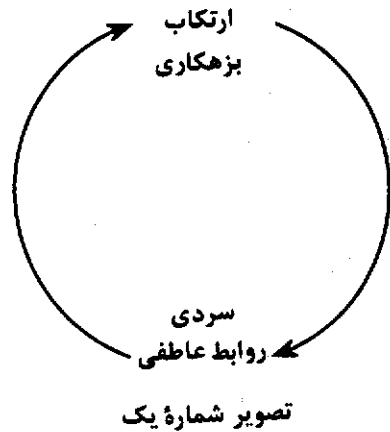
داشته باشد، زیرا در شرایط عادی - نبودن محدودیت‌های اجتماعی و اقتصادی و کمبود فضاهای آموزشی و سایر امکانات - باید هر خانواده ظرفیت و توانایی فرزندپروری خود را مورد ارزیابی قرار دهد و در این حال از مشورت مشاوران خبره نیز کمک بگیرد تا بداند که قادر به پرورش چند فرزند می‌تواند باشد. به عنوان مثال خانواده‌ای می‌تواند فقط یک فرزند خوب تربیت کند، در این صورت دیگر ضرورت ندارد که برای داشتن فرزند دوم اقدام نماید و یا خانواده‌ای ممکن است از عهده پرورش دو فرزند برآید و لذا برای آن خانواده تولد فرزند سوم مشکل‌آفرین خواهد بود. هم چنین ممکن است خانواده‌ای در شرایط عادی - نبود محدودیت‌های اجتماعی و اقتصادی - ظرفیت لازم برای تربیت سه و چهار فرزند یا بیش‌تر را دارا باشد. البته گاه دیده‌ایم که والدین به خاطر مراجعات زیاد فرزند اول خود به وجود او اکتفا کرده‌اند و احساس می‌کنند که او به قدر کافی برایشان درد سرفرین است و دیگر نیازی به تولد فرزند دوم نیست. در این گونه موارد باید توجه داشت که برای فرزند اول، معمولاً والدین تنها ملجأ و پناهگاه به شمار می‌آیند و لذا زیاد به آن‌ها مراجعه می‌کند، اما وقتی که فرزند دیگری به دنیا می‌آید، میزان ارتباط بین آن دو افزایش می‌یابد و از مراجعات فرزند اول به والدین کاسته می‌شود. اگرچه مراجعات فرزند دوم را نیز نباید از نظر دور داشت، باید بر این حقیقت تأکید کرد که وجود دو فرزند در خانه موجب تماس بیش‌تر آن دو شده، از مراجعه آن‌ها به والدین می‌کاهد. شاید بتوان گفت که بچه دوم می‌تواند اوقات خالی اولین کودک را پر کند و با ایجاد مشغولیت‌هایی برای او، از مراجعات او به والدین بکاهد.

بنابراین وقتی که به تولد فرزند دوم می‌اندیشیم باید به توانایی و ظرفیت خانواده برای پرورش فرزند، ظرفیت جامعه برای پذیرش کودک در مدرسه و سایر فضاهای آموزشی، امکانات بهداشتی و درمانی جامعه و نیز ظرفیت اشتغال جامعه توجه داشته باشیم. اگر چنین ظرفیت‌هایی در خانواده و جامعه وجود داشته باشد، فرزند دوم می‌تواند به دنیا بیاید، در خانه به خوبی پرورش بیابد و به جامعه نیز خدمات سودمندی ارائه کند. اما در صورتی که ظرفیت‌های لازم در خانه و جامعه وجود نداشته باشد، تولد فرزند دوم، موجب بروز مشکلات در خانواده و نیز پدیده‌ایی دردسر برای جامعه می‌شود. زیرا وقتی که خانواده ظرفیت لازم برای فرزندپروری را نداشته باشد، فرزند خوبی بار نمی‌آورد و فردی که خوب تربیت نشده باشد، امکان ابتلا به بزهکاری را دارد.^۱ بزهکاران آرامش جامعه را سلب می‌کنند و خود نیز آرامش ندارند. به عنوان مثال وقتی که پدر و مادر مهربانی نیستیم، نمی‌توانیم به فرزندان خود محبت کافی داشته باشیم و کمبود محبت زمینه بروز بزهکاری را فراهم می‌آورد. وقتی که فرزند مورد محبت ما قرار نمی‌گیرد، ممکن است به بزهکاری روی بیاورد. وقتی که فرزند مرتکب بزهکاری می‌شود والدین که از عمل او آزرده شده‌اند وی را سخت مورد تنبیه قرار می‌دهند و او نیز مرتکب بزهکاری بیش‌تری می‌شود و این بار نیز با شدت بیش‌تری مورد تنبیه والدین قرار می‌گیرد و مجدداً مرتکب بزهکاری بیش‌تری می‌شود. این روند که به آن "دایره خبیثه" می‌گویند پیوسته تکرار می‌شود. شکل شماره یک پس اگر خود و خانواده خویش را واجد ظرفیت‌های لازم برای پرورش فرزند یافتم و ظرفیت موجود در جامعه را نیز مورد بررسی قرار

می‌شود چرچیل است. او به لحاظ روانی به گذشته خویش توجه دارد و لذا تاریخ‌نویسی را پیشه می‌کند. اما فرزند دوم وقتی که به دنیا می‌آید در برابر خود فرزند اول را می‌بیند که دارای اقتدار و توانایی است و از این رو در مقام اعتراض به او دست به پرخاشگری و تهاجم می‌زند، زیرا در برابر وی احساس حقارت^۳ می‌کند. نمونه شخصیت فرزند دوم را ناپلئون معرفی می‌کنند و میل و تلاش او را برای کشورگشایی و لشکرکشی به این سو و آن سو را ناشی از احساس حقارت او می‌دانند^۴ که می‌کوشد به تفوق^۵ و برتری دست یابد. تفوق‌طلبی از مفاهیم بنیادین شخصیت از دیدگاه آلفرد آدلر است. آدلر هم چنین می‌نویسد: "بعضی اوقات بچه اول است که رقابت می‌کند و مشکلاتی به وجود می‌آورد و سعی می‌کند که بچه کوچک‌تر را عقب بزند و شکست بدهد و آن وقت است که بچه دوم ایجاد ناراحتی می‌کند. به خصوص وقتی که اولاد بزرگ‌تر پسر و فرزند کوچک‌تر دختر باشد، چون آن وقت خود را در مقایسه با دختر می‌بیند و بیش‌تر دچار ناراحتی می‌شود. درگیری بین دختر و پسر شدیدتر است تا بین دو دختر و یا دو پسر"^۶.

به هر حال برای پیش‌گیری از بروز چنین مشکلاتی باید تمهیداتی صورت گیرد که عبارتند از:

الف) باید بچه اول به نحوی از وضعیت مادری که باردار شده مطلع شود، چرا که پنهان کردن موضوع از فرزند اول نه ممکن است و نه درست، زیرا اطلاع یافتن فرزند از موضوع او را برای تحمل بهتر مسأله یاری می‌کند. بهترین حالت ممکن آن است که بچه اول وقتی که به چهار یا پنج سالگی می‌رسد، از تنهایی رنج می‌برد و خود از مادر می‌خواهد که برای او خواهر یا برادری



دادیم، آن گاه می‌توانیم برای داشتن یا انصراف از داشتن فرزند دوم اقدام نماییم و در صورت فراهم بودن شرایط تمهیدات لازم را در جهت تولد فرزند دوم به عمل آوریم.

فراهم کردن زمینه‌های لازم برای تولد فرزند دوم

با توجه به این که به دنیا آمدن فرزند دوم می‌تواند مشکلاتی برای اولین فرزند خانواده در برداشته باشد، لذا نگرش او درباره فرزند دوم مهم است. پس باید ترتیبی اتخاذ شود که فرزند اول - مثلاً کودکی که در ۵-۴ سالگی به سر می‌برد - درباره فرزندى که قرار است به دنیا بیاید نگرش منفی کم‌تری داشته باشد. به همین دلیل می‌توان زمینه‌های لازم را فراهم کرد تا هر دو فرزند دچار مشکلات جدی نشوند. آدلر^۲ بنیانگذار مکتب روان‌شناسی فردی معتقد است که ترتیب تولد فرزندان امر مهمی است، لذا فرزند اول را کسی می‌داند که تا قبل از به دنیا آمدن فرزند بعدی از حال و هوای خوشی برخوردار است، ولی وقتی که دومی به دنیا می‌آید عیش او منقض می‌شود. در تحلیل شخصیت فرزند اول مثالی که ارائه



بیاورد. در این صورت اگر باردار شدن مادر بعد از طرح چنین تقاضایی باشد، می توان کودک را بهتر توجیه کرد و گفت: "بنا به درخواست تو می خواهم برایت خواهر یا برادری بیاورم." بدین ترتیب چون خود کودک چنین درخواستی داشته است، بهتر با وضعیت تازه کنار می آید. به طور معمول بچه ها خانواده خود را با خانواده های دیگر مورد مقایسه قرار می دهند و با مشاهده خواهر و برادر دوستان و هم بازی های خود چنین درخواستی را مطرح می کنند. البته در خانواده هایی نیز که پدر و به ویژه مادر با بچه بازی نمی کند، کودک چنین تقاضایی را زودتر مطرح می کند، زیرا از تنهایی حوصله اش بیش تر سر می رود.

ب) آماده کردن کودک برای به دنیا آوردن فرزند بعدی کاری است که والدین باید به آن توجه داشته باشند. آدلر معتقد است که اگر پدر و مادر به این مسئله توجه نداشته باشند، موقعیت بچه اول را دستخوش مشکلاتی می کنند. اما اگر بچه از اول برای آمدن کودک دیگر آماده باشد و همکاری و مشارکت را به او آموخته باشند، او هیچ رنجی نخواهد برد و احساس بی عدالتی نخواهد کرد، بلکه بر عکس از کودک بعدی حمایت نیز خواهد نمود. باید به او یاد داد که تا حدی نقش پدر یا مادر را بازی کند و قسمتی از مسئولیت نگهداری از کودک تازه به دنیا آمده را به او واگذار کنند تا از او مراقبت کند، به او غذا بدهد، خود را بزرگ تر و مسؤول حس کند و بچه را متعلق به خود بدانند. این بچه ها کم کم به این وسیله قبول مسئولیت کرده، اداره کردن را یاد می گیرند.^۷

ج) لازم است قبل از به دنیا آمدن کودک دوم در مورد اهمیت وجود خواهر و برادر و خدماتی که آن ها می توانند برای فرزند اول انجام دهند سخن گفت تا فرزند بعدی خانواده در نظر کودک

اول مثبت ارزیابی شود. به عنوان مثال ذکر موارد زیر مفید است:

۱- فرزندم تو الآن همبازی نداری. بچه ها دوست دارند با بچه دیگری بازی کنند. بچه بعدی می تواند همبازی تو باشد. بازی های دو نفره لذت بخش تر است.

۲- دیده ام که خیلی وقت ها حوصله تو از تنهایی سر می رود. آمدن بچه دیگر تو را از تنهایی به در می آورد، به خصوص وقتی که من بیرون از خانه کار دارم و تو را هم نمی توانم با خودم ببرم، بچه بعدی مونس تو می شود.

زمینه پذیرش او را فراهم کند و مقبولیت بچه دوم را بیش تر نماید.

(د) خریدن هدیه و تقدیم آن به فرزند بزرگ تر نیز موجب افزایش علاقه او به فرزند بعدی می شود و باید گفت که آن هدیه را از طرف خواهر یا برادری که بعداً به دنیا خواهد آمد به او تقدیم می کنیم. البته این هدیه باید واقعاً مورد قبول و علاقه فرزند اول بوده، بارها آن را آرزو کرده باشد. (ه) به هنگام وضع حمل مادر، شرایط حتی الامکان باید به گونه ای باشد که فرزند اول احساس محرومیت زیاد نکند و بدین ترتیب از ابتدا تولد فرزند بعدی را بد تفسیر نکند. مثلاً مادر بزرگی که در زمان حضور مادر کودک در بیمارستان از او مراقبت می کند، باید از وضعیت نگهداری کودک توسط مادر با خبر باشد و کم و بیش به همان صورت او را اداره کند تا از ابتدای تولد کودک بعدی، وضعیت ناگواری برای فرزند اول پیش نیاید.

(و) در صورتی که امکان ملاقات مادر وجود دارد، در ایام وضع حمل کودک اول را به ملاقات مادر ببرند تا او به دنیا آمدن کودک را عامل جدایی خود از مادر نداند و مادر نیز در موقع ملاقات ارتباط عاطفی خوبی با کودک اول خود برقرار کند. (ز) پس از تولد کودک نیز خوب است در ملاقات هایی که کودک با مادر برقرار می سازد، مادر اسباب بازی هایی را که قبلاً توسط پدر تهیه شده است در اختیار او بگذارد.

(ح) پس از بازگشت مادر و کودک به خانه باید ترتیبی اتخاذ کرد که امکان دسترسی کودک اول به مادر به راحتی میسر باشد. برخی بستر مادر و کودک را طوری پهن می کنند که کودک نمی تواند به مادر نزدیک شود و وقتی که فرزند اول به مادر نزدیک می شود، دیگران داد و فریاد به راه

۳- حرکات بچه های کوچک خیلی جانب است. خیلی وقت ها در فیلم دیده ای که بچه های کوچک چقدر با مزه می خندند و چه ادا و اطوار قشنگی دارند.

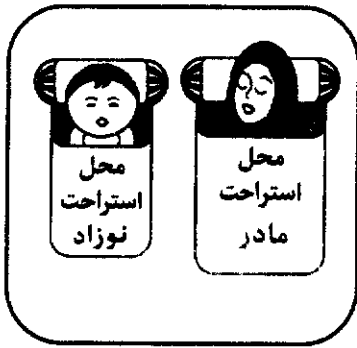
۴- یادت می آید که چند وقت قبل به خانه خاله رفته بودیم و تو می خواستی بچه کوچک آن ها را به خانه خودمان بیاوری تا همیشه پیش ما بماند ولی خاله بچه اش را به ما نداد، حالا بچه ای که می آید بچه خود ماست و همیشه پیش ما می ماند. ۵- هیچ می دانی بچه ای که به دنیا می آید در آینده چقدر به تو کمک خواهد کرد؟ مثلاً وقتی که تاب سوار می شوی تو را هل می دهد تا تاب بخوری و با تو توپ بازی می کند.

۶- آیا می دانی وقتی که خواهر یا برادرت در کنار تو باشد، بچه های کوچک و خیابان کم تر جرأت می کنند که تو را اذیت کنند و اگر بچه ای بخواهد تو را اذیت کند از تو دفاع خواهد کرد.

۷- می دانی که وقتی بچه به دنیا بیاید برای او اسباب بازی هایی می آورند که او حالا نمی تواند با آن ها بازی کند و تو هستی که صاحب اسباب بازی های زیادی خواهی شد.

۸- او بعدها تو را در انجام بعضی کارها کمک خواهد کرد و گاه کارهایی برایت انجام خواهد داد و بعضی از نیازهای تو را برآورده خواهد ساخت. ۹- راستی داستان های قشنگی را که یاد گرفته ای برای چه کسی می خواهی بگویی؟ او هم دوست دارد آن داستان ها را از تو بشنود.

۱۰- وقتی که شما دو نفر باشید بهتر است، زیرا فرزند تنها باید همه کارهایی را که به او محول می شود انجام دهد و خیلی خسته می شود، اما وقتی خواهر یا برادر تو بیاید کارهای خانه بین تو و او تقسیم می شود و تو کم تر خسته می شوی. ذکر چنین مطالبی برای بچه ۵-۴ ساله می تواند



تصویر شماره ۲



تصویر شماره ۳

وضعیت فعلی خود را با گذشته خویش مقایسه می‌کند، در حالی که این موضوع فعلاً برای نوزاد مطرح نیست. اما به تدریج مادر باید به گونه‌ای رفتار کند که محبتش میان دو فرزند تقسیم شود و نوعی توازن بین آن دو برقرار گردد.

که تمایل کودک اول خانواده به جلب توجه، حتماً باید در مدنظر والدین قرار گیرد. زیرا او عادت کرده است که مورد توجه همه افراد خانواده باشد. وقتی در مقابل خود نوزاد را می‌بیند که در همه چیز با او شریک شده است و او دیگر کودک منحصر به فرد خانواده نیست، سعی خواهد کرد که توجه پدر و مادر را که قبلاً منحصر به او بوده و اکنون احساس می‌کند که این توجه کاهش یافته

می‌اندازند که "مواظب باش روی بچه نیفتی". بدین ترتیب کودک اول وجود نوزاد را مانعی برای تماس با مادر دانسته، دشمنی و کینه او را به دل می‌گیرد. تصویر شماره دو محل استراحت مادر و نوزاد را نشان می‌دهد. اما شکل مطلوب استراحت مادر و نوزاد باید به گونه‌ای باشد که امکان دسترسی کودک اول و مادر به راحتی امکان‌پذیر گردد. در این حالت نوزاد نیز می‌تواند از امنیت بیش‌تری برخوردار باشد و کودک اول هم نوزاد را مانعی در راه دست یافتن به مادر تلقی نمی‌کند. در این شکل کودک اول می‌تواند در صورت تمایل گهگاه بستر خود را در کنار مادر پهن کند و در نزد مادر استراحت کوتاهی نماید، مانند تصویر شماره سه که محل استراحت مادر و نوزاد را به صورت مطلوب نشان می‌دهد. بدین ترتیب کودک دلیلی برای دشمنی با نوزاد ندارد، زیرا او نیز به راحتی به مادر دسترسی دارد و می‌تواند از توجه و محبت مادر به سهولت بهره‌مند شود.

ط) در ماه‌های نخستین تولد که نوزاد اوایل حیات خویش را سپری می‌کند، فرصت بیش‌تری برای توجه به فرزند اول را فراهم می‌کند، زیرا بخش زیادی از زندگی کودک سالم در خواب می‌گذرد^۸ و مادر از این جهت فرصت بیش‌تری در اختیار دارد تا فرزند اول خویش را مورد نوازش قرار دهد. بدین ترتیب فرزند اول خانواده احساس نامطلوب را کم‌تر تجربه می‌کند. در هر حال مادر می‌تواند چنین فرصتی را برای برقراری رابطه با کودک اول خود مغتنم بشمارد.

ی) توجه بیش‌تر به فرزند اول در ماه‌های نخستین تولد نوزاد ایرادی ندارد. البته مقصود توجه افراطی نیست، بلکه نسبت به نوزاد می‌توان توجه بیش‌تری را به فرزند اول معطوف داشت، زیرا او دریافت‌های بیش‌تری دارد و به راحتی

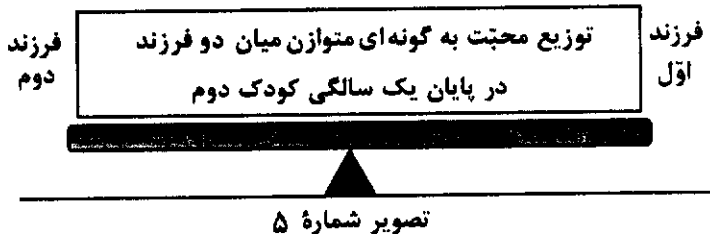
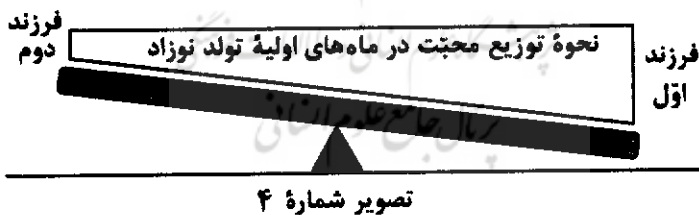
اول خویش برود و بر طبق معمول با او به بازی بپردازد و پس از اتمام بازی لذت بخش و مورد علاقه کودک، به او بگوید: "راستی حال خواهر یا برادرت چطور است؟ بگذار سری هم به او بزنیم." سپس به بچه اول رو آورد و او را سرگرم و مشغول سازد. شایان ذکر است که نباید نوزاد را به بهانه دیدار بیدار کنیم و او را وسیله سرگرمی خود قرار دهیم.^{۱۱} به هر حال اگر پدر پس از ورود به سراغ اولین فرزند خانواده برود، او فکر می کند که هنوز موقعیت قبلی خویش را در خانه دارد و نیازی نیست که به جنگ و جدال بپردازد و از طریق مبارزه موقعیت قبلی خویش را کسب کند، اما اگر مادر توجه بیش تری به نوزاد نشان دهد و پدر نیز پس از ورود نخست به سوی دومین کودک برود، طبعاً کودک اول با مشکل بزرگ تری روبه رو می شود و آن مبارزه هم زمان با پدر و مادر برای جلب توجه آن ها و کسب محبت قبلی آنان است. ولی اگر وضعیت ارتباط عاطفی بین والدین و کودک تغییر محسوسی نکرده باشد، کودک به چنین مبارزه ای نیاز ندارد. در ضمن اگر کودک اثر کم توجهی مادر، روبه روی او ایستاد، آدلر معتقد است که پدر باید میانه آن ها را بگیرد. در این موقع است که کودک به طرف پدر متمایل شده، سعی در جلب او می کند. به همین علت است که بچه های اول به پدر نزدیک می شوند و او را پناهگاه خود می دانند. شایان ذکر است که ابتدا کودک به سوی مادر می رود ولی وقتی که تصور می کند محبت مادر کم شده است به سوی پدر می شتابد، اما همیشه از این واقعه رنج می برد و در هر صورت خود را مطرود حس کرده، کمبود محبت مادر را نمی تواند فراموش کند. این احساس در زندگی آینده کودک اول اثر نامطلوب فراوان به جا می گذارد و این فکر که مادرش او را دوست ندارد

است، به هر وسیله ای که می تواند دوباره آن را جلب کند. در چنین شرایطی هرگاه توجه کافی به او نشود، در بزرگ سالی دچار بیماری های روانی خواهد شد، به طوری که اغلب معتادان و بزه کاران از این دسته افراد هستند. آن ها با وجود بچه دوم خود را شکست خورده و فاقد همه چیز حس می کنند و این مسأله در زندگی آینده این قبیل کودکان اثر زیادی باقی می گذارد. البته اگر پدر و مادر طوری رفتار کنند که کودکان احساس عدم امنیت و کمبود نکنند و نیز وی را در مواظبت و مراقبت از کودک نو رسیده مشارکت بدهند، این ناراحتی ها کم تر شده، به بیماری های روانی تبدیل نخواهد شد. ولی چون معمولاً کودکان را برای تولد نوزاد آماده نمی کنند و نیز توجه بیش تری به کودک دوم مبذول می دارند، کودک اول مدام در این اندیشه سیر می کند که مادر باید همان توجه سابق را به او داشته باشد و هرگاه بر خلاف تصور کودک، مادر او را طرد هم می کند، زیرا گرفتار بچه دیگری شده است، کودک اول نیز برای دفاع از حق خود به مبارزه می پردازد و در نتیجه حوصله مادر سر می رود و خسته می شود و عکس العمل تندتری نشان می دهد، که البته کودک همه این اعمال را حمل بر وجود بچه دیگر می کند و بیش تر می فهمد که او را کم تر دوست دارند. لذا او هم برای به دست آوردن محبت بیش تر با مادر می جنگد، بهانه گیری می کند و با چنین رفتارهایی رفته رفته محبت کم تری از ناحیه مادر دریافت می دارد و خود را ذیحق نیز می داند.^۹ حال آن که محبت مادر مانع بروز بیماری های روانی و رفتارهای نامطلوب می شود.

ل) رفتار پدر نیز نقش بسیار تعیین کننده ای دارد. او نیز وقتی که از راه می رسد نباید ابتدا به سوی نوزاد برود. بلکه باید نخست به سمت فرزند

م) روا داشتن تبعیض و برقراری رابطه نامتوازن عاطفی بین دو فرزند مشکل آفرین است. به عنوان مثال اگر به فرزند دوم بیش از حد محبت کنید، فرزند اول شما که شاهد ماجراست، با اذیت و آزار کودک دوم سعی می‌کند که آن را جبران کند و به انتقام‌جویی از وی بپردازد. در ضمن او با مادری که رعایت عدالت را نمی‌کند نیز به ستیزه بر می‌خیزد. مثلاً اگر شما به فرزند دوم خود، که چند ماه از عمرش می‌گذرد، دو عدد شکلات بدهید تا آرام بگیرد و به فرزند اول خود فقط یک عدد شکلات بدهید و بگویید: "مامان، او کوچک‌تر است، تو چیزی نگو"، مطمئن باشید که کودک اول که اقتدار بیش‌تری دارد، به او حمله کرده، یکی از دو شکلات را از او می‌گیرد و گاه در مقام اعتراض هر دوی آن‌ها را از او پس می‌گیرد. پس ملاحظه می‌شود که اگر تبعیض قائل شویم، فرزند بزرگ‌تر با دست‌یازیدن به این عمل، آنچه را که به فرزند دوم خود اضافه داده‌ایم، بازپس می‌گیرد و بدین ترتیب می‌خواهد تعادلی برقرار سازد. پس، به دلیل آگاهی و هشیاری فرزند اول، ایرادی ندارد که

در او حالت ناامیدی و یأس را به وجود می‌آورد. او تصور می‌کند که دیگر هیچ کس در دنیا او را دوست نخواهد داشت. این گونه کودکان اغلب منزوی و تک‌رو می‌شوند و همیشه به یاد روزهایی هستند که کانون توجه و علاقه خانواده بوده‌اند، اما اکنون این موقعیت را از دست داده‌اند. به همین علت است که اغلب بچه‌های اول بیش‌تر با خاطرات دوران گذشته خود زندگی می‌کنند و دوست دارند که درباره گذشته صحبت کنند و از آینده هراسان‌کنند. آن‌ها غالباً دنبال به دست آوردن قدرت هستند و افرادی سخت‌گیر و محافظه‌کار بوده، همواره نگران موقعیت و کار خود هستند. به خصوص اگر در مقام بهتری قرار بگیرند و یا کاری مورد رضایتشان باشد، همیشه تصور می‌کنند که دیگران علیه آنان قیام خواهند کرد و موقعیت آن‌ها را متزلزل خواهند ساخت. با آماده کردن کودک برای تولد کودک بعدی و بذل توجه کافی به وی و آموختن درس مشارکت و همکاری به او، می‌توان مانع بروز چنین مشکلاتی در فرزند اول خود شد.^{۱۱}



بعد ادامه می‌یابد که به آن شب اداری اولیه می‌گویند. اما اگر کودکی که مدتی است خود را کنترل می‌کند و رختخوابش را پاکیزه نگه می‌دارد، پس از تولد کودک دوم به یکباره دچار شب اداری می‌شود، این عمل را واپس روی می‌نامند که نشان از بازگشت کودک به دوران کودکی خود دارد و او از این طریق به طور ناخودآگاه طالب توجه بیش‌تری می‌شود، در حالی که مورد تنبیه قرار می‌گیرد و متأسفانه این امر عواقب خوبی در پی ندارد و به تداوم بیش‌تر شب اداری می‌انجامد. در چنین شرایطی این سؤال در ذهن کودک باقی می‌ماند که چرا خواهر یا برادر کوچک‌ترش که چنین رفتاری می‌کند مورد مهر و توجه قرار می‌گیرد، ولی او تنبیه می‌شود؟ او رمز این معما را نمی‌داند و از میزان توقع والدین مطلع نیست. عدم تبعیض در توجه به فرزندان مانع بروز چنین اختلالی در کودکان می‌شود.

س) ناسازگاری و بهانه‌گیری و پدید آمدن رفتارهای تخریب‌گرانه نیز نشان از مشکل داشتن کودک دارد و او که مورد بی‌مهری یا کمی محبت قرار گرفته است، با قشقرق به راه انداختن و داد و فریاد کردن در صدد جلب توجه بر می‌آید و دچار ناسازگاری با والدین و همبازی‌ها می‌شود. چنین کودکی بیهوده بهانه‌گیری می‌کند و گاه تمارض نیز در کنار چنین رفتارهایی دیده می‌شود. بروز این قبیل رفتارها در صورتی که مقارن تولد نوزاد باشد، ممکن است حاکی از آن باشد که رفتار والدین تبعیض‌آمیز بوده، موجبات نارضایتی کودک را فراهم آورده است.

ع) تنبیه کودک و آزارهای پنهانی او نشانه دیگری از حسادت نسبت به او و وجود تبعیض در برخورد هاست. برای حفظ سلامت کودک نو رسیده و کاهش فشار روانی^{۱۳} بر کودک اول، باید

ابتدا به او محبت بیش‌تری بکنیم (مانند تصویر شماره چهار)، اما رفته رفته محبت را متعادل سازیم تا موجب رنجش هیچ یک نشویم (مانند تصویر شماره پنج). یعنی وقتی که فرزند دوم به یک سالگی رسید، دیگر والدین و به ویژه مادر، باید محبت میان دو کودک خود را متوازن کرده باشند. حال سؤال این است که چه موقع می‌توانیم مطمئن بشویم که توازن به مقدار زیادی برقرار شده است و کودکان احساس رضایت می‌کنند. باید متذکر شد که خواب‌های کودکان می‌تواند ملاک خوبی برای برقراری توازن عاطفی بین آن‌ها باشد. برای مثال آدلر معتقد است که بچه‌های اول اغلب خواب می‌بینند که از جایی پرتاب شده‌اند و یا در حال سقوط از بلندی هستند. در صورتی که بچه‌های دوم همیشه خواب مسابقه می‌بینند. مثلاً خواب می‌بینند که به دنبال توپ می‌دوند و یا در مسابقه دوچرخه‌سواری شرکت دارند. بدین ترتیب از نوع خواب‌هایی که کودکان می‌بینند می‌توان دریافت که آن‌ها بچه‌های اول هستند یا دوم، ولی روی هم رفته قاعده کلی در این زمینه وجود ندارد، به طوری که خیلی وقت‌ها دیده می‌شود که بچه اول دارای حالات بچه دوم است و بر عکس. موقعیت و وضعیت خانواده این قانون را به هم می‌ریزد، چون حقیقتاً تاریخ تولد، شرط این اهمیت نیست، بلکه آن رفتاری درخور توجه است که با بچه انجام می‌شود.^{۱۴}

ن) وجود شب اداری ثانویه در کودک اول نشانه مشکل پیدا کردن اوست. زیرا یکی از علل شب اداری ثانویه را واپس روی^{۱۵} می‌دانند. دختران معمولاً از ۱/۵-۲ سالگی و پسران از ۲-۲/۵ سالگی ادرار و دفع خود را کنترل می‌کنند. البته بنا به علل خاصی برخی تا سال‌های بالا نیز به کنترل کافی دست نمی‌یابند و این امر از ابتدا تا سال‌های

"گریه نکن، تو دیگر بزرگ شده‌ای، بگذار این بچه بخوابد." و این امر موضوع را بدتر می‌کند و سر و صدای کودک اولی را بیش‌تر در می‌آورد.

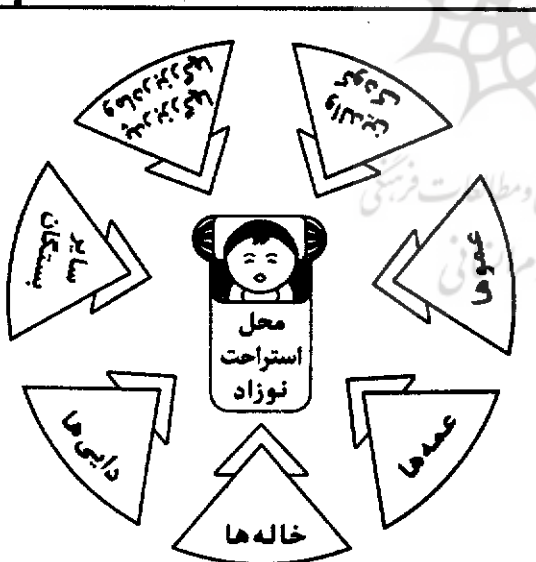
نکته قابل توجه دیگر آن است که معمولاً خانواده‌ها تک تک به میهمانی می‌آمدند و به کودک اول هم توجه کافی می‌کردند، اما گاه پس از تولد فرزند بعدی، چند خانواده با یکدیگر می‌آیند و لذا بعضی اوقات چندین خانواده، همه با هم به بچه تازه متولد شده توجه می‌کنند و بچه مدام از بغل یکی به بغل دیگری منتقل می‌شود و کودک اول می‌بیند که در حال حاضر کودک دوم در کانون توجه فامیل قرار گرفته است و این امر نیز او را بیش‌تر آزار می‌دهد و به اعتراض و داد و فریاد و می‌دارد، زیرا او سخت احساس تنهایی می‌کند (شکل شماره ۶). پس فامیل نیز باید به فرزند اول توجه کافی داشته باشد.

مسئله بعدی این است که خانواده‌ها در رفت و

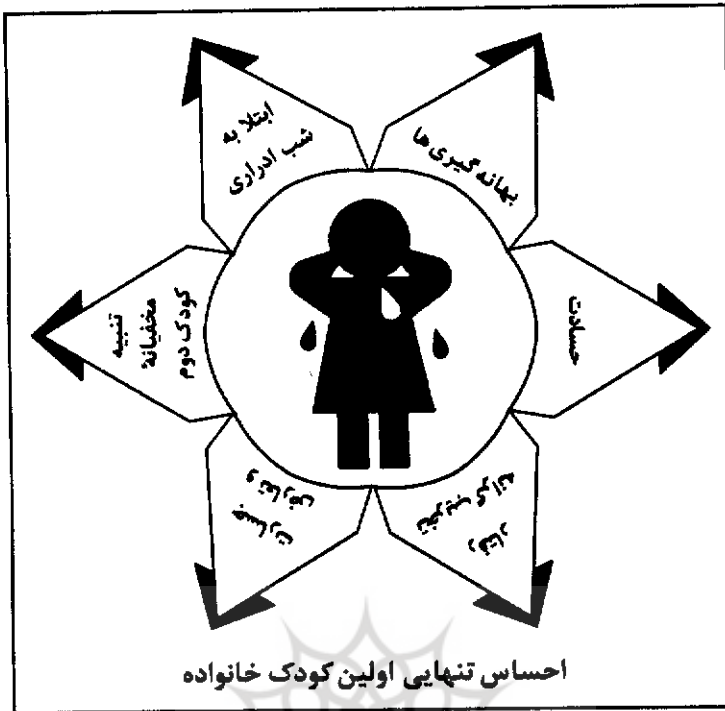
ضمن آگاهی دادن به کودک در مورد نحوه رفتار با عضو کوچک‌تر خانواده، برقراری ارتباط عاطفی متعادل با او و سرگرم کردن وی با مشغولیت‌ها و بازی‌ها، مانع آسیب‌رسانی او به خواهر یا برادر کوچک‌تر شد و بدین ترتیب از فشار روانی وارد بر او کاست. باید دانست که دوران کودکی نقاط اتکای مستحکمی دارد که توسعه احساسات در زمان‌های بعد بدان مربوط می‌باشد.^{۱۴} پس باید به اهمیت تربیت در دوران کودکی پی برد و با اتخاذ رویه‌های نامناسب، برای دوره‌های بعدی زندگانی فرزندان خود مشکل نیافرید.

ف) آماده کردن کودک برای پذیرش فرزند بعدی مانع حسادت وی نسبت به نوزاد می‌شود. آدلر نیز می‌گوید: این مطلب دائماً مورد تأیید قرار می‌گیرد که کودک الزاماً با به دنیا آمدن خواهر یا برادر کوچک‌تر حسادت می‌ورزد. به این تعمیم دو ایراد می‌توان وارد کرد: ایراد اول آن است که این قاعده دارای استثنائاتی است. ایراد دوم این است که اگر می‌توانستند بچه‌های بزرگ‌تر را برای پذیرش ورود یک خواهر و یا یک برادر کوچک آماده کنند، حسادت مزبور دیگر وجود نداشت.^{۱۵}

ص) نقش فامیل و اطرافیان نیز مهم است. آن‌ها قبلاً که به میهمانی می‌آمدند، سراغ کودک اول را می‌گرفتند، ولی با به دنیا آمدن فرزند بعدی، همه وقتی که وارد منزل می‌شوند سراغ فرزند دوم را می‌گیرند، او را بغل می‌گیرند و می‌بوسند، گویی فرزند اول خانواده را از یاد برده‌اند. در چنین شرایطی کودک اول که کاسه صبرش لبریز شده است برای ابراز خود و جلب توجه سر و صدا به راه می‌اندازد و یا به بهانه‌ای گریه سر می‌دهد تا او نیز به نوعی مورد توجه قرار گیرد، ولی معمولاً اطرافیان متوجه مشکل نمی‌شوند و باز به طرفداری از کودک نوزاد می‌پردازند و می‌گویند:



تصویر شماره ۶



صاحب نظران و مشاوران با تجربه در این زمینه ضروری است. زیرا به دنیا آوردن کودکان در موقعیت‌های نامناسب ممکن است مشکل‌آفرین باشد و بر احتمال بروز بزهکاری در جامعه بیفزاید. به عنوان مثال خانواده‌هایی که بدون در نظر گرفتن ظرفیت اشتغال جامعه فرزندی را پدید می‌آورند، او در آینده ممکن است در اثر بیکاری تن به بزهکاری و جنایت دهد^{۱۴} و والدین نیز خود را مورد مذمت و سرزنش قرار دهند. وقتی که خانواده در اثر ارزیابی مناسب توانست به وجود ظرفیت‌های مثبت و بالایی در خانواده و جامعه دست پیدا کند، آن گاه می‌تواند برای توالد و تناسل اقدام نماید. در این شرایط آنچه باید مدنظر والدین باشد آن است که این امر بدون تمهید مقدمات صورت نگیرد، زیرا در این حالت فرزند اول خانواده به نحو جدی آسیب می‌بیند. بنابراین

آمد معمولی چیزی برای کودک اول نمی‌آوردند، اما برای دیدار نوزاد با دست پر می‌آیند و معلوم است که هدیه‌ها را برای چه کسی تهیه کرده‌اند. اما اگر بخشی از مبلغی که برای خرید هدیه در نظر گرفته شده است، برای تهیه اسباب‌بازی برای کودک اول اختصاص یابد و با مبلغ باقی مانده برای نوزاد هدیه تهیه شود بهتر است. این امر موجبات علاقه‌مندی کودک اول را به فرزند بعدی خانواده و ملاقات کنندگان فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

چنین به نظر می‌رسد که اگر خانواده و جامعه از ظرفیت‌ها و استعدادها لازم برای پرورش مطلوب فرد برخوردار باشند و نیز زمینه‌های لازم برای اشتغال فراهم باشد، خانواده، می‌تواند نسبت به داشتن فرزند دوم اقدام کند. البته مشورت با

حسادت نسبت به او، همه بیانگر آن است که برخورد با کودک اول متناسب نیست و طرد کودک توسط والدین و یا تنبیه وی نیز به بدتر شدن اوضاع می‌انجامد. اگر اطرافیان نیز وقتی که به ملاقات کودک نورسیده می‌آیند، توجه خوبی به فرزند اول داشته باشند، او هم رفتاری متعادل خواهد داشت و کم‌تر معضل‌آفرین خواهد بود. بدان امید که با یاری خداوند متعال و با اتخاذ رویه‌های مناسب بتوانیم در تربیت فرزند دوم خانواده خود موفق باشیم.

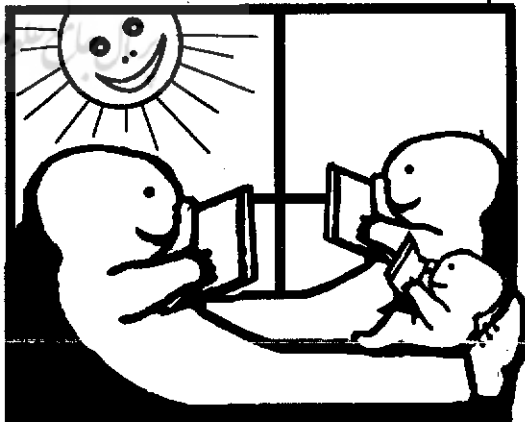
در پایان این مقاله به بررسی مختصری درباره نقاشی کودکی پرداخته‌ایم که فرزند اول خانواده است و پس از به دنیا آمدن فرزند دوم خانواده دچار مشکل شده است.

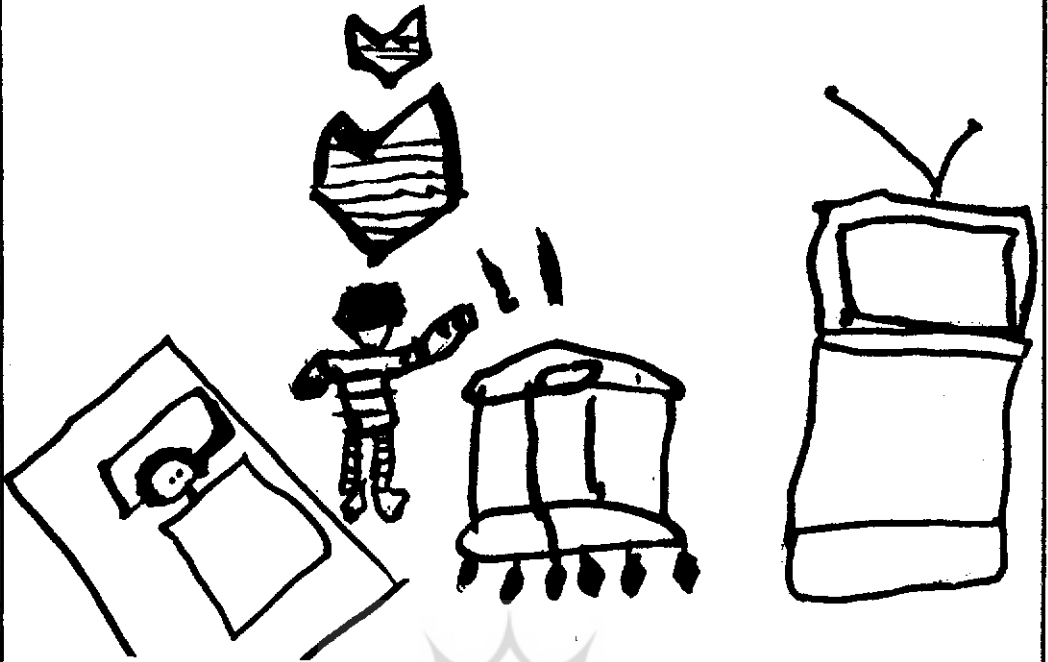
تحلیل نقاشی فرزند اول خانواده

با بررسی تاریخچه فردی آراین دریافتیم که او فرزند اول خانواده است و پس از به دنیا آمدن فرزند دوم رفتار او با گذشته بسیار فرق کرده است. اگرچه او دچار تیک‌هایی^{۱۶} بوده است و معمولاً این نوع تیک‌ها در حدود سن هفت سالگی ظاهر می‌شوند، ولی بر اساس شواهد موجود، پس از گذشت مدتی از تولد فرزند دوم خانواده، تیک‌های او تشدید شده، اخیراً تیک صدا دار نیز در او مشاهده می‌شود. در ضمن او تا حدی دچار افسردگی هم شده، لذا بر میزان خواب وی نیز افزوده شده است. والدین نیز پس از تولد فرزند دوم توجه کم‌تری به فرزند اول خویش معطوف داشته‌اند. از سوی دیگر پدر هم با توجه کم خود به یکباره بسیاری از خدماتی را که برای فرزند اول

باید سعی کرد که او به خوبی توجیه و آماده شود. این کار با توضیحات مادر و درخواست‌های کودک و نیز از طریق خرید هدایا و بیان خدمات فرزند بعدی برای کودک میسر می‌گردد. باید تلاش جدی به عمل آید که کودک اول فرزند بعدی را مانعی برای تحقق خواست‌های خود نداند. ایفای نقش‌های مناسب توسط والدین و اطرافیان در تعادل بخشیدن به اولین فرزند خانواده بسیار مؤثر خواهد بود. متوازن ساختن محبت به صورت تدریجی تمرینش است، ولی قطعاً در اوایل تولد فرزند دوم، باید کفه محبت را به نفع کودک اول سنگین کرد و در غیاب او به فرزند دوم نیز محبت بشود تا کم‌تر حسادت برانگیز باشد. عدم تبعیض در عمل به گونه‌ای باید باشد که اگر مادر فرزند شیرخوار را روی یک پایش نشانده است، فرزند اول نیز احساس کند که می‌تواند روی پای دیگر مادر بنشیند و یا گاه مادر در این زمینه از او دعوتی به عمل آورد.

دیدن خواب‌های ترسناک توسط کودک اول، ابتلا به شب‌اداری ثانویه و وجود ناسازگاری و بهانه‌گیری، تخریب‌گری و گاه تعارض و نیز آزاررسانی پنهانی به کودک نو رسیده و ابراز





که از او درخواست شد نقاشی خود را توضیح دهد، بیان او حکایت از آن داشت که از رفتار والدین خود احساس رضایت نمی‌کند و...

همان‌گونه که در تصویر مشاهده می‌فرمایید، در سمت چپ رختخواب فرزند دوم خانواده پهن است و او مشغول استراحت می‌باشد و فضای زیادی را به خود اختصاص داده است. در سمت راست تصویر روروئک کودک دوم را ملاحظه می‌کنید که آن هم فضای زیادی را اشغال کرده است و در بین آن‌ها فضایی به کودک اول تعلق دارد که او نیز دمر خوابیده است و پشت سر او پیداست. در مقابل وی نیز کتاب و دفترش قرار گرفته است، اما کودک حال انجام دادن تکالیف را ندارد و به خواب فرو رفته است که می‌تواند به عنوان پرخواهی ناشی از افسردگی کودکانه تفسیر شود. آنچه باز در سمت راست تصویر ملاحظه می‌شود یک دستگاه تلویزیون و میز آن است که می‌تواند اوقات خالی آیین را پر کند. در ضمن

انجام می‌داده است به کناری نهاده و از این جهت هم فرزند نه ساله خود را دچار مشکل کرده است. او مدتی است که وضعیت درسی خوبی هم ندارد و بر میزان اذیت‌های او نیز افزوده شده است. به همین دلیل برای آشنایی بیش‌تر با وضعیت روانی وی از او درخواست شد که خانواده‌ای را نقاشی کند. آنان که با امر مشاوره کودکان آشنا هستند می‌دانند که گاه به رغم تلاش‌های یک مشاور در جهت برقراری رابطه‌ی حسنه ممکن است کودک در جلسه اول همکاری‌های لازم را نداشته باشد. لذا به منظور آشنایی بیش‌تر با مشکلات او از تست فرافکن ترسیم خانواده استفاده شد. بچه‌ها معمولاً در چنین اوقاتی به ترسیم خانواده خود می‌پردازند و آنچه را که در درون خود دارند با رسم نقاشی به روی صفحه کاغذ می‌ریزند و بدین ترتیب زمینه خوبی برای تحلیل روانی آنان فراهم می‌آید. وقتی که در جلسه اول از آیین سؤال شد رابطه والدین با او چگونه است، پاسخ داد که خوب است و وقتی

فرزندش دیده بود احساس رضایت می‌کرد، زیرا به او شیوه‌های توجه به فرزند و نحوه رفتار با او آموخته شده بود. در ضمن از روش اقتصاد ژتونی یا تقویت کننده پنهان استفاده گردید و قرار بر این شد که مادر در ازای رفتارهای مطلوب فرزند، به او امتیاز بدهد و بر اساس هر چند امتیاز که او می‌آورد، برای او چیزی خریداری کند. در جلسه دوم خود کودک نیز احساس رضایت خوبی داشت. بدین ترتیب با همکاری مادر و آریس تا کنون توانسته‌ایم پیشرفت خوبی در جهت حل مشکلات او داشته باشیم.

صورت او به سمت فرزند دوم نیست که می‌توان از این امر عدم رضایت او را از تولد فرزند دوم دریافت. پدر و مادر نیز که او از دست آن‌ها چندان رضایتی نداشته است، در تصویر دیده نمی‌شوند. مادر آریس اظهار می‌داشت که به دلیل داشتن اشتغال، وقتی که به منزل می‌رسم بیش‌تر به کودک دوم توجه می‌کنم و پدر نیز اخیراً کم‌تر به آریس توجه دارد. در مصاحبه‌ای که با آریس داشتیم نیز این موضوع توسط او تأیید شد. شایان ذکر است که در جلسه بعدی که مادر به همراه فرزند خود مراجعه نمود، به دلیل تغییراتی که در رفتار

پی‌نوشت‌ها:

- 1- DELINQUENCY 2- ADLER 3- INFERIORITY FEELING
 ۴- مکاتب روان‌شناسی، صفحه ۵۸ 5- SUPERIORITY ۶- مفهوم زندگی را دریابد، صفحه ۱۴۵
 ۷- همان، صفحه ۱۴۲ ۸- مراحل تربیت، صفحه ۴۲ ۹- پیشین، صفحات ۱۳۹-۱۴۰
 ۱۰- مراحل تربیت، صفحه ۴۷۰ ۱۱- پیشین، صفحات ۱۴۱-۱۴۲ ۱۲- همان، صفحه ۱۴۴
 13- REGRESSION 14- ENURESIS 15- STRESS
 ۱۶- بلوغ، صفحه ۴۲ ۱۷- تربیت کودکان، صفحه ۱۵۱ 18- CRIM
 ۱۹- تیک‌ها را اسپاسم ماهیچه‌ای می‌دانند و وقتی که دسته‌ای از ماهیچه‌ها به صورت غیرارادی منقبض می‌شوند، به آن تیک (TIC) گفته می‌شود. تیک‌ها دارای انواع مختلفی مانند تیک چهره، سرگردن، دست و پا و نیز تیک‌های صدا دار هستند.
 20- TOKEN ECONOMY

فهرست منابع:

- دبس، موریس: بلوغ، ترجمه حسن صفاری، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران ۱۳۳۵.
 - آدلر، آلفرد: مفهوم زندگی را دریابد، ترجمه ناهید فخرایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶.
 - دبس، موریس: مراحل تربیت، ترجمه علی محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، تهران ۱۳۵۶.
 - ابیراهمن، دیوید: روان‌شناسی کیفی، ترجمه پرویز صانعی، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۱.
 - ایزدی، سیروس: مکاتب روان‌شناسی، انتشارات دهخدا، تهران ۱۳۵۶.
 - ایلینگورث، رونالد: کودک و مدرسه، ترجمه شکوه نوایی‌نژاد، انتشارات رشد، تهران ۱۳۷۱.
 - کرمن: تست ترسیم خانواده، ترجمه پریخ دادستان.

مشاوره و روان درمانی

یدالله جهانگرد

وابستگی به انواع اعتیاد، گزینش شغلی، ترک سوء استفاده از داروها و یا رفتارهای ضداجتماعی، راهنمایی تحصیلی بر اساس استعدادها، علایق و امکانات از طریق مصاحبه کردن، اجرای تست‌های گوناگون و بالا بردن توان افراد در حل مشکلاتشان، یاری می‌دهد.

(۲) مشاوره، نوعی رابطه بین دو فرد است که یکی به عنوان "مشاور" قصد دارد دیگری را به نام "مراجع" در حل مشکلات خود در زمینه خودشناسی، آموزشی، شغلی و... کمک کند. این نوع کمک‌ها معمولاً از طریق مصاحبه‌های فردی و یا گروهی انجام می‌شود. البته مشاور قبل از مصاحبه و یا حتی در حین مصاحبه به گردآوری اطلاعات و حقایق مربوط به آن فرد یا گروه و

برای اصطلاحات مشاوره و روان درمانی تا کنون تعاریف مختلفی بیان شده و در این تعاریف هر چند وجوه تمایزی موجود است، لکن وجوه مشترک و تشابه مشاوره و روان درمانی هم دیده می‌شود که ذیلاً به برخی از وجوه تشابه و تمایز این دو اصطلاح اشاره می‌کنیم.

مشاوره:

(۱) مشاوره برای جریانی به کار می‌رود که فرد متخصصی در زمینه‌های مختلف مثل شناخت و حل مسائل زناشویی، کمک برای رهایی از



رابطه اجتماعی که به موجب آن دو نفر در اوقات معین و برای نیل به هدف‌های مشخص، به تبادل نظر می‌پردازند. ۹- قراردادی در مورد تأمین شرایطی که منجر به بهزیستی درمان‌جو گردد. و بالاخره "مجموعه روش‌هایی که با کمک آن فرد متخصص تلاش می‌کند در احساس‌ها، نگرش‌ها، برداشت‌ها و چگونگی سازگاری مددجو با محیط خود تغییراتی ایجاد کند و پیوندهای سست و شکننده مددجو را با محیط خود ترمیم بخشد و او را در مواجهه و مقابله موفقیت‌آمیز با مسائل و مشکلات خویش یاری دهد." (اخوت، ۱۳۵۷)

هر چند بین بعضی از صاحب‌نظران درباره تفاوت و تشابه بین این دو اصطلاح (روان درمانی و مشاوره) توافق کامل وجود ندارد ولی بسیاری از صاحب‌نظران دیگر در آثار و تألیفات خود مشاوره و روان درمانی را تحت عنوان روان‌شناسی درمانی^۱ و دو فرایند درمانی مشابه معرفی می‌کنند. (پاترشن، ۱۹۷۳^۲ و برامر، ۱۹۸۹^۳) شاید ساده‌ترین و بهترین تعریفی که از مشاوره و روان درمانی ارائه شده این است: "هدف مشاوره یا روان درمانی ایجاد تغییرات رفتاری و شخصیتی سازنده در مددجو می‌باشد" (کارخوف و تراکس، ۱۹۶۷).

زیبایی این تعریف در این است که می‌تواند نظریه و روش‌ها را در برگیرد. لذا باید گفت که تعاریف گوناگون مشاوره و روان درمانی با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی دارند. فرایند هر دو (مشاوره و روان درمانی) متضمن نوع خاصی از رابطه بین شخصی که برای کمک رسانی آموزش دیده (مشاور یا روان درمانگر) و شخصی دیگری (مددجو یا مراجع) می‌باشد که برای حل مشکل خود، درخواست کمک کرده است. اضافه می‌شود گزارش انجمن روان‌شناسی آمریکا* (۱۹۶۱) روان

مطالعه و بازنگری در اطلاعات به دست آمده می‌پردازد. به عبارت دیگر: "شخصی را مشاور گویند که دیگران را در حل مشکلات اجتماعی، تربیتی، آموزشی و شغلی کمک می‌کند." (شعاری‌نژاد، ۱۳۶۴)

مشاوره، گاهی اوقات برای تغییر رفتار و برخورد‌های افراد ناسازگار و زمانی برای اصلاح وضع خانواده، از طریق خانواده درمانی و یا بازپروری (که در ردیف بیماری‌های روانی قرار نمی‌گیرند) انجام می‌شود.

روان درمانی:

در تعریف روان درمانی آمده است: استفاده از هر فن و یا رویه‌ای که برای فرد مبتلا به اختلال ذهنی، هیجانی و یا رفتاری اثر تسکین دهنده و یا اثر درمانی داشته باشد.

برای اصطلاح روان درمانی تعاریف دیگری به این شرح آورده‌اند:

- ۱- تغییر رفتار و برخورد‌های فرد ناسازگار.
- ۲- کاربرد اصول روان‌شناسی در درمان بیماران روانی.
- ۳- روشی که درمانگر به کمک آن و یا تفکر علمی خویش، بتواند طرز تفکر و احساس فردی را که از ناراحتی‌های عاطفی رنج می‌برد، تغییر دهد.
- ۴- مجموع روش‌هایی که روان درمانگر به وسیله آن تلاش دارد بیمار را در جهت تفکر صحیح‌تر، احساس اصیل‌تر و رفتار مورد پسند و رضایت‌آمیزی هدایت کند.
- ۵- هنری که برای مبارزه با بیماری‌های روانی و به وسیله اعمال نفوذ در فرد بیمار به کار گرفته می‌شود.
- ۶- معالجه بیماری‌های روانی و ناسازگاری‌های اجتماعی از طریق تلقین، روان‌کاوی و بازپروری.
- ۷- فرایندی که طی آن تجربه‌های درمانگر در زمینه شناخت و تغییر رفتار درمان‌جو به کار گرفته شود.
- ۸- نوعی

بیماران روانی محسوب نمی‌کرده‌اند. با این بیماران روانی حاد در زمان‌های گذشته به شیوه‌های خاصی برخورد می‌شده است. در اسکلت‌هایی که به دست آمده معلوم شده که از سوراخ کردن کاسه سر^۶ برای درمان آنان استفاده می‌کردند. فلسفه این معالجه خشن و محنت‌بار این بود که از این سوراخ‌ها شیطان و یا دیوی که در مغز آنان موجود است بیرون کشند. به هر جهت بیمار روانی را مجنون (جن‌زده) می‌دانستند و برای درمان این قبیل بیماران از فنون جن‌شناسی^۷، یا اقداماتی نظیر دعا، افسون، برپا کردن سر و صدا و شلاق زدن استفاده می‌کرده‌اند. از طرف دیگر برای کنترل آنان و محدود کردن رفتارهای غیرعادی‌شان از غل و زنجیر استفاده می‌کردند. این شیوه تا قرون اخیر در بسیاری از کشورها و از جمله کشور ما - ایران - رواج داشته است. به عنوان مثال مولانا در قرن هفتم هجری موضوع غل و زنجیر دیوانگان را در غزلی منعکس کرده است:

آیید زنجیرم کنید با عقل تدبیرم کنید

از عشق او سیرم کنید دیوانه‌ام دیوانه‌ام دیوانه
معلوم می‌شود که به زنجیر کشیدن دیوانگان یکی از روش‌های مرسوم آن زمان بوده است. از طرف دیگر پزشکان و فلاسفه معروف دیوانگان را بیمار تلقی می‌کرده و معتقد بوده‌اند که باید در درمان آنان با شیوه‌های انسانی و معقول‌تری عمل کرد. اولین کسی که درباره بیماری‌های روانی نظر داده بقرط، حکیم معروف یونانی است.

بقرط (۳۵۸ - ۴۶۰ ق. م) پدر پزشکی نو، مداخله خدایان و شیاطین را در بیماری‌های روانی رد کرد. او بر عوامل زمینه‌ساز (وراثت) تأکید می‌کرد و از طرف دیگر اعلام کرد که صدمات مغزی می‌تواند منجر به اختلال‌های حسی و

درمانی و مشاوره را یک جریان اعلام می‌کند. این گزارش تحت عنوان مقام فعلی روان‌شناسی مشاوره حاکی از این واقعیت است که بین عضویت در بخش ۱۷ (روان‌شناسی مشاوره) و بخش ۱۲ (روان‌شناسی بالینی) هم‌پوشی^۵ زیادی وجود دارد. در سال ۱۹۵۷ ۲۵٪ اعضای بخش ۱۷ به بخش ۱۲ متعلق بوده‌اند.

با توجه به مطالب مطروحه بالا، کار مشاوران و به خصوص مشاوران خانواده، در بسیاری موارد با روان درمانی ارتباط پیدا می‌کند. لذا در این قسمت راجع به بیماری‌های روانی و سیر تحول و شیوه‌های معالجه این بیماری‌ها در طول تاریخ مطالبی مختصر ارائه می‌شود.

بیماری‌های روانی:

راجع به بیماری روانی تعاریف متعددی ارائه شده و شاید ساده‌ترین و کوتاه‌ترین تعریف در گذشته این بود: "بیمار روانی فردی است که به دلیل مشکلات شخصی عقل خود را از دست داده است و دارای رفتارهای ناپه‌نجار است." (محمود ساعتچی، ۱۳۷۴)

توضیح این نکته لازم است که بر اساس این تعریف در زمان‌های گذشته فقط بیماران روانی شدید و حاد را بیمار روانی تلقی کرده‌اند، در حالی که امروز دامنه بیماری‌های روانی گسترده شده و کوچک‌ترین اختلالات رفتاری، روانی و شخصیتی را (مثل وسواس، ترس، اضطراب و...) جزو اختلالات و بیماری‌های روانی به حساب می‌آورند. بنابراین شیوه‌هایی که در مورد درمان و سیر تطور و تحول بیماران روانی ذکر می‌کنیم فقط در مورد بیمارانی بوده که به شدت گرفتار ناپه‌نجاری‌های روانی بوده‌اند. بدیهی است بیمارانی را که دارای اختلالات ساده‌ای بودند جزو

"شاهزاده جوانی از آل‌بویه از مالیخولیا رنج می‌برد و هذیانی داشته است که به گاو تبدیل شده است ..."^{۱۱}

حکیم ابوعلی سینا در هیأت قصاب و با وسایل لازم گاوکشی در برابر بیمار ظاهر می‌شود و مقدمات ذبح را فراهم می‌کند ولی به هنگام ذبح دستی به گردۀ آن جوان می‌زند و می‌گوید این گاو به علت لاغری لایق کشتن نیست. سپس دستور غذایی می‌دهد و می‌گوید این گاو با خوردن این غذاها چاق و فربه می‌شود تا قابل کشتن باشد. و آن جوان که احتمالاً از سوء تغذیه به مالیخولیا مبتلا شده بود از بیماری نجات یافت و چندین حکایت دیگر را که حاکی از قدرت ابتکار و حسن تدبیر و دقت و فراست فوق‌العاده او در معالجه بیماران روانی است، به او نسبت داده‌اند.

معالجه بیماران روانی مورد توجه اطبا بوده و هر کدام به شیوه‌ای عمل می‌کرده‌اند. مثلاً مسمر (۱۸۱۵-۱۷۳۳)^{۱۲} در اوایل قرن نوزدهم شیوه خاصی را به نام مسمریسم و یا هیپنوتیسم درمانی عنوان کرد و به معالجه بیماران خود پرداخت و هر چند که او از ادامه کار خود در وین و پاریس از این شیوه درمان منع شد اما پدیده مسمریسم ادامه پیدا

حرکتی شود. بقراط بیماری‌های روانی را به سه طبقه تقسیم کرد:

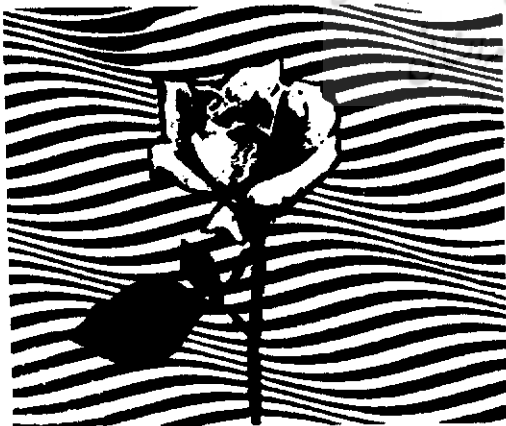
الف - بیماری شیدایی^۸ (مانی) ب - مالیخولیا^۹ ج - دیوانگی^{۱۰} و برای هر دسته از این بیماری‌ها توصیف‌های بالینی مفصلی بیان کرده است.

افلاطون (۳۴۷-۴۲۹ ق. م) فیلسوف معروف یونانی در کتاب جمهوریت خود نسبت به تفاوت‌های فردی و توانایی‌های هوشی و دیگر توانمندی‌ها اشاره کرده، بر اهمیت این توانایی تأکید می‌کند. لذا از دیدگاه این فیلسوف بیماری روانی ناشی از یک ناتوانی ارثی است.

در کشور ما هم حکما و فلاسفه به اعمال و رفتار جنون‌آمیز افراد به عنوان یک بیماری می‌نگریسته‌اند که از معروف‌ترین آن‌ها حکیم ابوعلی سیناست. از این حکیم و فیلسوف نامی دو حکایت در چهار مقاله نظامی آمده است که نشانگر قدرت خلاقیت و ابتکار این حکیم در درمان بیماری‌های روانی است.

در حکایت پنجم می‌خوانیم: "یکی از نزدیکان سلطان قابوس را عارضه‌ای پدید آمده بود که به درازا کشید... " و خلاصه آن حکایت این است: مردی که عاشق دختر خاله‌اش بود حرکات جنون‌آمیزی همراه با افسردگی نشان می‌داد.

حکیم ابوعلی سینا نبض بیمار را گرفت و شخصی محلات شهر بر می‌شمرد تا به محله‌ای رسید که نبض بیمار از اعتدال خارج شد و سپس حکیم دستور داد تا کوی‌های آن محله را بشمارند و به کوی مخصوصی که رسیدند همان حالت اول در نبض بیمار پدید آمد تا بالاخره به نام معشوق رسیدند و چون عاشق و معشوق هر دو خواهر زادگان قابوس بودند ترتیب ازدواج آنان را بداد و به این وسیله آن جوان از بیماری برست. و یا در حکایت هفتم از چهار مقاله می‌خوانیم:



"خیلی زود متوجه شدم که احتمال اذیت کردن بیمارانی کم تر بود که فقط کم ترین نیاز را به مراقبت و درمان داشتند. بیمار خشن، شلوغ و عامل دردسر به خاطر این که باعث ناراحتی بود مورد بدرفتاری و خشونت قرار می گرفت. بیماری که از نظر جسمی ضعیف بود و نمی توانست خواست های خود را برآورده کند - به علت همین درماندگی - مورد سوء استفاده قرار می گرفت. معمولاً بیمار بی قرار و خشن در همان اولین روز ورود مورد اهانت و اذیت قرار می گرفت. به نظر می رسید این روش خشونت آمیز جزئی از مرام متداول اعمال بی حرمتی به بیمار است. تصور مراقبین بر این بود که بهترین طریق تسلط بر بیمار آن است که از ابتدا او را وحشت زده کنند.

در حقیقت، چنین به نظر می رسید که این اشخاص که تمام آنان نادان و تعلیم ندیده بودند، بر این باورند که بیماران خشن را به شیوه ای غیر از این نمی توان اداره کرد.

اکثر اشخاص سالم فکر می کنند که هیچ یک از اشخاص ناسالم نمی توانند منطقی فکر کنند. اما این طور نیست. در زمانی که ذهن من در مختل ترین وضع خود بود، بر مبنای غیر منطقی ترین فرض ها، منطقی ترین استنتاج ها را می کردم...^{۱۸}

این نوشته ها و نوشته های مشابه آن مردم را برای شروع اصلاحات انسان دوستانه و کاوش علمی در مشکلات بیماری های روانی و درمان آن ها برانگیخت و باعث شد با کمک چند تن از روان شناسان آن زمان از قبیل "ویلیام جیمز"^{۱۹} و "آدلف میر"^{۲۰} نهضت بهداشت روانی به وجود آید. این مؤسسه ها بعداً به صورت مراکز بهداشت روانی جامعه در آمدند که امروز بیمارستان "روان پریشی"^{۲۱} نامیده می شوند.

کرد. سال ها بعد از مرگ مسمر نتایج کارها و یافته های او به وسیله دو پزشک فرانسوی الیبولت^{۱۳} و برنهایم^{۱۴} در شهر نانسی^{۱۵} به کار گرفته شد و این دو پزشک موفق شدند بیماری "هیستری" را که در واقع شکلی از خود هیپنوتیسمی است معالجه کنند و کار به جایی کشید که "مکتب نانسی" به وجود آمد. هر چند که بعدها این مکتب مورد حمله مبارزی نیرومند و عصب شناسی معروف به نام "شارکو"^{۱۶} قرار گرفت.

بعد از انقلاب کبیر فرانسه برای اولین بار آزاد کردن دیوانگان از غل و زنجیر توسط پیتل (۱۷۹۳) صورت می گیرد. پیتل در این باره می نویسد: "ما برای سرمشق باید به یک کشور همسایه (منظورش اسپانیا است) نگاه کنیم نه به انگلستان یا آلمان".^{۱۷} می دانیم که اسلام در اسپانیا رسوخ کرده بود و شاید اسپانیایی ها تحت تأثیر مکتب رافت برانگیز اسلام بیماران روانی را با رافت اسلامی از غل و زنجیر معاف می کرده اند.^{۱۸}

معذک با همه این اقدامات بیماران روانی بیش تر کشورها در محل هایی به نام "دیوانه خانه" نگهداری می شدند و انواع و اقسام محدودیت ها از غل و زنجیر، حبس، شلاق و سایر شکنجه های بدنی را تحمل می کردند.

نهضت بهداشت روانی:

در اوایل دهه ۱۹۰۰ که نهضت بهداشت روانی (مانند نهضت راهنمایی شغلی) به وجود آمد مدیون یک نفر یعنی کلیفورد بیرز^{۱۷} است. بیرز نه پزشک بود و نه روان شناس، بلکه بیماری بود که سال ها در یک مؤسسه روانی از اسکیزوفرنی رنج می برد. او هنگام حبس بودن در این مؤسسه چنین نوشت:

بیماری‌های روانی:

بیماری‌های روانی ممکن است ارثی و یا در اثر ضربه مغزی، شک و یا در اثر فشارهای روانی ناشی از روابط انسانی ناسالم به وجود آید. به عبارت دیگر می‌توان گفت که بیماری‌های روانی صرفاً یک پدیده فیزیکی و یا بیولوژیکی نیست بلکه پدیده‌ای است که در محیطی اجتماعی به وجود می‌آید. اکثر بیماران روانی از انواع حساسیت‌ها، عصبیت‌ها، اضطراب‌ها، نگرانی‌ها و حتی از انواع ناراحتی‌های جسمانی رنج می‌برند. این قبیل بیماران سعی دارند مشکل خود را در اشخاص اطراف خود ببینند و به آن‌ها نسبت دهند.

این بیمارستان‌ها بنا بود در قلب جامعه مستقر باشد و به عوض نگهداری به درمان بیماران بپردازد. اولین باور این بود که بیماری روان پریشی باید بلافاصله بعد از شروع، شناسایی و درمان شود. دوم این که بیمار نباید از خانواده، دوستان و سایر منابع حمایتی جدا شود. سومین باور این بود که خانواده بیمار می‌تواند اطلاعات مفیدی را در اختیار کسانی قرار دهد که مسئولیت درمان بیمار را بر عهده دارند و بالاخره بنا بود بیمارستان‌های مجهز، محرک علاقه و مورد توجه بیش‌تر پزشکان در درمان بیماران روانی باشند.

توجه به بیماران روانی و کوشش در مداوای



متأسفانه اطرافیان بیمار هم مدتی او را بیمار تلقی نمی‌کنند. حتی زمانی که آثار شدید اختلال عاطفی از قبیل توهم، هذیان و یا رفتارهای دیگر را در بیمار مشاهده می‌کنند اهمیتی نمی‌دهند. حتی گاهی اوقات با او درگیر می‌شوند و تصور نمی‌کنند که این درگیری‌ها که خود شبکه‌ای از روابط ناسالم در درون خانواده‌هاست - یکی از عوامل مهم و عمده بیماری و ناراحتی‌های روانی است. از نظر "جامعه‌شناسی بیماری" عوامل اجتماعی - روانی می‌تواند به سه طریق با شروع بیماری‌های روانی ارتباط پیدا کند:

آنان در اوایل قرن بیستم "نهیض بهداشت روانی" نامیده شد و این نهیض برای مطالعه، مراقبت و معالجه افرادی که از لحاظ بیماری وضع تأسف باری داشتند به وجود آمد. نهیض بهداشت روانی موجب شد که مؤسسات توان‌بخشی برای جبران نواقص افرادی که اختلالات گوناگون داشتند ایجاد شود و بالاخره نهیض بهداشت روانی آشکار ساخت که بیماران روانی نه تنها به درمان مناسب احتیاج دارند بلکه در بسیاری موارد اگر زود تشخیص داده شوند بهتر درمان خواهند شد.

می‌کند و به او عزت و حرمت نفس و امنیت می‌بخشد. "کارل راجرز" برای رابطه سلامت بخش یا درمان شرایطی قائل است که کم و بیش در هر رابطه نزدیک و دوستانه نیز وجود دارد. این شرایط عبارتند از: بی‌ریایی^{۲۳} (صداقت)، درک توأم با هم‌فهمی^{۲۴} و "رعایت مثبت نامشروط"^{۲۵} که تمام این‌ها ناشی از اعتقاد راجرز به معرفت‌ذاتی آدمی و میل او به کمال و تحقق خویش است.

با این ترتیب می‌توان گفت روان‌درمانی چیزی جز روند شناخت و تصحیح رفتار بیمارگونه نیست. همان رفتارهایی که باعث می‌شود دیگران از فرد فاصله بگیرند و او تنها و منزوی گردد. شاید یکی از علل ظهور و رشد بیماری روانی در جوامع بزرگ شهری و جوامع پیشرفته همین تنهایی و بی‌همدمی افراد باشد. علت دیگر بیماری‌های روانی ناشی از زندگی ماشینی و کسب مهارت‌های رفتاری غلط یا عدم فرصت کافی برای یادگرفتن شیوه‌های صحیح مراد و معاشرت است. بنابراین مشاوره و روان‌درمانی به لحاظی پدیده و یا معلول نیاز اجتماعی و فردی، در محیط و شرایطی است که روابط انسانی یا به حد کافی وجود ندارد و یا اگر هم وجود دارد، روابط غلط و یا ناسالمی است.

۱- شرایط توأم با فشار روحی باعث واکنش عاطفی، تعارض (کشمکش) و به هم خوردن تعادل فیزیولوژیکی فرد در حدی بیش از معمول می‌گردد. نتیجه نهایی تداوم حالت تعارض، می‌تواند باعث تغییرات غیر قابل برگشت یا بیماری مزمن گردد.

۲- دسته دوم شرایطی است که در آن متغیرهای روانی - اجتماعی، کار را برای عوامل بیماری تسهیل می‌کند. بارزترین نمونه این قبیل بیماری‌ها "اعتیاد" است.

۳- ناراحتی‌هایی که بر اثر "سبک زندگی"^{۲۶} به وجود می‌آید، یعنی آداب، ترتیبات، محرمات و خلاصه - هر یک از شرایطی که شخص مجبور می‌شود به سختی خود را با آنان تطبیق دهد - فرد را مستعد بیماری می‌کند. مثلاً در جامعه‌ای که روابط فی مابین خانواده‌ها توأم با ریا و تزویر و فخرفروشی باشد، و یا روابط توأم با فشار و تحقیر معلمی با شاگردش، پدری با فرزندش و یا کارفرمایی با کارگرش می‌تواند موجبات بیماری روانی را فراهم کند.

همان‌طور که روابط ناسالم اجتماعی موجبات بیماری‌های روانی را فراهم می‌کند بر عکس روابط سالم و مطلوب با دیگران از حالت نگاه گرفته تا سایر اعمال دل‌پسند فرد را به خود جلب

پی‌نوشت‌ها:

- | | | |
|---|---------------------------|--------------------------|
| 1- THERAPEUTIC PSYCHOLOGY | 2- PATTERSON | 3- BRAMER |
| 4- AMERICAN PSYCHOLOGICAL ASSOCIATION (APA) | 5- OVERLAP | 6- TREPHINING |
| 7- DEMOLOGY | 8- MANIA | 9- MELANCHOLIA |
| | | 10- PHRENILY |
| ۱۱- این دو حکایت تلخیص شده است. | | |
| 12- MESMER | 13- LIBOOLET (1823-1904) | 14- BERNHEIM (1840-1914) |

۱۵- NANCY شهری در شرق فرانسه

16- CHARCOT

17- CLIFFORD BEERS

۱۸- به نقل و تلخیص از کتاب مبانی مشاوره و راهنمایی، ترجمه باقر ثنائی و همکاران، انتشارات بعثت، ۱۳۷۶.

19- WILLIAM GAMES

20- ADOLF MAYER

21- PSYCHOPATHIC HOSPITAL

22- STYLE OF LIFE

23- CONGRUENCE

24- EMPATHIC UNDERSTANDING

25- UNCONDITIONAL POSITIVE REGARD

منابع:

- شعاری نژاد، علی اکبر، فرهنگ علوم رفتاری، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴.
 - اخوت، ولی الله: اصول نظری و عملی روان درمانی، انتشارات آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی، ۱۳۵۷.
 - ساعتچی، محمود: مشاوره و روان درمانی، نشر ویرایش، ۱۳۷۴.
 - ثنائی، باقر: روان درمانی و مشاوره گروهی، انتشارات چهر، ۱۳۶۹.

بقیه از صفحه ۶۳

منابع فارسی:

- آمار ثبت و احوال کشور از ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۷.
 - سازمان اولیا و مربیان، کنگره ششم، مجموعه مقالات، سال انتشار ۱۳۷۵.
 - تیموری، کاوه: بررسی و مقایسه نظام ارزش های پسران و پدران و عوامل مؤثر بر آن در شهر تهران، رساله فوق لیسانس، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۷.
 - شیخی، دکتر محمدتقی: عوامل مؤثر در تغییرات ارزشی - فرهنگی و فاصله نسل ها، فصلنامه فرهنگ عمومی، شماره ۱۷ - ۱۶، زمستان ۱۳۷۸.
 - عصاره، دکتر علیرضا: نوجوان و جوانان را دریابیم، ماهنامه، پیوند، شماره های ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹.
 - نریمانی، اشرف: بررسی علل روانی، اجتماعی و شناختی آسیب پذیری اجتماعی دختران نوجوان شهر تهران، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی، رساله فوق لیسانس، ۱۳۷۸.
 - ملکی، امیر: پایگاه اجتماعی و گرایش های ارزشی نوجوانان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، تهران ۱۳۷۵.
 - سیف، علی اکبر: روان شناسی پرورشی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۷۳.
 - آصفی، آصفه: خانواده و تربیت در ایران، انجمن اولیا و مربیان، تهران ۱۳۵۲.
 - فرهنگ عمومی، فصلنامه فرهنگی - اجتماعی شورای عالی انقلاب فرهنگی، شماره ۱۷ - ۱۶.
 - فرهاد، خاتمی: چرا فرار دختران از خانه افزایش یافته است؟ روزنامه رسالت، ۷۸/۱۱/۲۳.

منابع انگلیسی:

- WILLIAM B. RAGAN & GENE D. SHEPHERD: MODERN ELEMENTARY CURRICULUM, PUBLISHER TED BUCHHOLZ, 1991.
 - MINTZ, STERN: THE FAMILY AS EDUCATOR IN : EDUCATION THE AMERICAN FAMILY, NEW YORK UNIVERSITY PRESS. 1989.